

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرور آرا و مواضع

اصحابِ فتنه

گزارش ریشه‌ها و روند

انحراف و خیانت فتنه‌گران

اکبر گنجی

پیش‌گفتار

فتنه 88 کودتای نرم اما سنگین در قالب طراحی دقیق آمریکایی-انگلیسی-اسرائیلی بر ضد نظام برآمده از انقلاب اسلامی مردم ایران بود.... کودتایی که می‌بایستی نتایجی سهم‌گین‌تر از کودتای 28 مرداد 32 در برداشته باشد... عبور از فتنه 88 و کودتای نرم دشمنان انقلاب اسلامی و این گذرگاه بس‌دشوار، بدون رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای میسر نمی‌شد و این رویداد تاریخی از مقاومت "امام و امت" در برابر خطرات به خودی خود و به روشنی، سافرش امام خمینی(ره) مبنی بر "پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد" را ثابت کرد... و امروز در سال 1392 با پشت سر گذاشتن حماسه سیاسی انتخابات‌های مجلس، ریاست جمهوری یازدهم و شوراها، مردم‌سالاری اسلامی ایران قدرت‌مندانه‌تر از همیشه، سرافرازی مردم ایران در جهان را نمایان کرده است....

تفاوت میان "روشن‌نگری" و "روشن‌فکری"

در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، متأثر از تأثیر گسترده و عمیق روشنفکری آن در احیای فکر و فرهنگ دینی، جریانی با عنوان « روشنفکری دینی» شکل گرفت که خواسته یا ناخواسته در پی در اختیار گرفتن موضع روحانیت در گفتمان دینی بود.

این جریان روشنفکری دینی، که بعدها عناصر و چهره‌های وابسته به آن تلاش کردند تا عنوان « نواندیشی دینی» بر آن بنهند، در واقع عنوان جریانی التقاطی بود که می‌خواست میان گرایش‌های غربی «دین‌سنجی» و گرایش قوی «دین‌باور» ایرانی پیوند برقرار کند، در حالی که سنخ این دو کاملاً متفاوت و حتی کاملاً متضاد بود.



روشنفکری دینی را می‌توان یکی از دستاوردهای ناقص جریان روشنفکری به شمار آورد در حالی که خود جریان روشنفکری هم در ایران بیمار متولد شد و بهرغم تلاش برخی از روشنفکران ایرانی تقریباً هیچ‌گاه نتوانست بر مدار صحیح «تفکر و حقیقت» بماند و به جای آنکه گرهی از کلاف در هم پیچیده جامعه و فرهنگ ایران – که از یک سو وابسته به سنت دیرپا و مذهب جامع‌نگر و منسجم بوده و از سوی دیگر درگیر تحولات جهانی و مواجه با پیشرفت سریع علوم و فنون در غرب دارای فرهنگ بسیار متفاوت – بگشاید، بر بغرنجی آن افزود و بی اغراق و یک‌جانب‌نگری- گاهی با صبغه‌ای خیانتکارانه انحرافات را باعث شد که آثار آن تاکنون و بعد از اکنون نیز مانده و خواهد ماند.

چنین قضاوتی درباره جریان روشنفکری در ایران یکباره نامیدکننده است و البته بسیار چالش برانگیز؛ اما واقعیتی است انکارناپذیر که شواهد بی‌شماری را در تاریخ ایران می‌توان برای آن یافت.

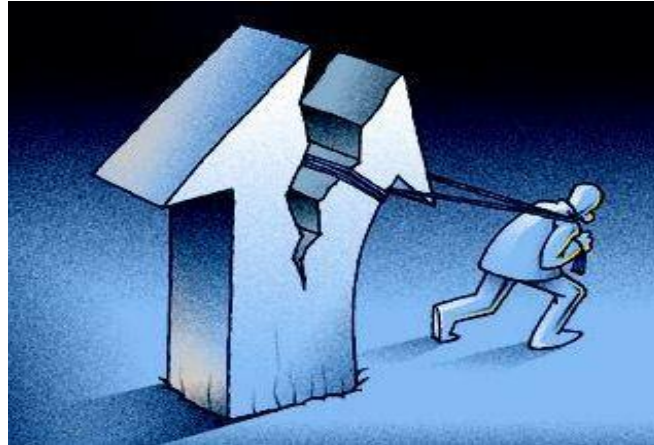


یکی از دلایل وضعیت خاص روشنفکران ایرانی که چنین قضاوتی را درباره آنان متبادر می‌کند این است که اساساً «روشنفکری» محصولی وارداتی از اروپا به ایران بوده است و نه جریانی ریشه‌دار در فرهنگ و سنت ایرانی (و به طریق اولی با فرهنگ و سنت ایرانی در ستیز آشکار یا پنهان).

روشنفکر در فرهنگ غرب آن‌گونه که «ادوارد سعید» آن را تعریف می‌کند کسی است که در امور مربوط به منافع و مصالح عمومی جامعه دخالت می‌کند و از خود واکنش نشان می‌دهد و علت وجودی‌اش بازی کردن نقش نماینده همه آن مردم و مباحثی است که در فرایند جریان عادی، یا

فراموش شده یا پنهان نگه داشته می‌شوند. «ادوارد سعید» تلویحاً می‌گوید این تلقی ناظر بر استقلال روشنفکر از قدرت و ایدئولوژی است و البته با رعایت اصول اخلاقی.

در ایران اما روشنفکری بدین مفهوم تقریباً نایاب و وجه مشخص آن نسبتش با «دین» و «سیاست» و «قدرت» است که نه متضمن استقلال آن از قدرت و نه بیطرفی ایدئولوژیک است. به طوری که تقریباً در تمام دوره حیات روشنفکری در ایران، روشنفکران یا «دین‌ستیز» اند یا «دین‌زدا» یا «دین‌پیرا» و نیز یا «سیاست‌زده» اند یا «سیاست‌گریز» یا «قدرت طلب» یا «سلطه‌پذیر». و البته در همه این احوال آمل و آرزوهایشان را در غرب می‌جویند و می‌بینند.



اما دو نکته ظریف درباره جریان روشنفکری در ایران وجود دارد که معمولاً مغفول مانده و کمتر بدان‌ها پرداخته و شکافته شده‌اند. این دو نکته در واقع دو ویژگی‌ای هستند که روشنفکران ایرانی به آنها مباحثات کرده و اگر این‌ها از جریان روشنفکری منفک شوند دیگر مشخصه مثبتی در آن نمی‌توان یافت.

یکی از این ویژگی‌ها وجهه‌ای است که به واسطه «روشن‌نگری» (که در روشنفکری غربی در آمیخته با جریان تفکر بوده) برای خود تراشیده است؛ بی‌آنکه واجد چنین خصلتی باشد. دقیق‌ترین تعریف روشن‌نگری را کانت ارائه کرده است: «روشن‌نگری، خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود. و نابالغی، ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری».

این تعریف آشکارا نشان می‌دهد که روشنفکران ایرانی از آنجا که اساساً در قالبی فرورفته‌اند که عاریت از دیگری است (و اتفاقاً «از این منظر و بدین دلیل «دگر» اندیش هستند) و نیز خویشتن را باور ندارند و بر آن می‌تازند و این تاختن را نشانه تجدد می‌شمارند، روشن‌نگر نیستند.

در واقع، روشن‌نگری جریانی است که در تاریخ اندیشه در ایران سابقه‌ای طولانی - حتی درازتر از زمانی که در غرب این مقوله مطرح شد - دارد، بخصوص در تاریخ تشیع، روشن‌نگری از ملزومات فقه و اجتهاد بوده است. هم از این روست که میان روشنفکری و روحانیت اصیل تشیع هیچ‌گاه رابطه‌ای برقرار نشده است و حداکثر «التقاط» میان این دو جریان آن چیزی است که از آن به عنوان «روشنفکری دینی» یاد می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت که برداشت آل احمد مبنی بر اینکه خاستگاه دوم روشنفکری در میان روحانیت بوده است چندان مقرون به واقعیت نیست و آنچه او روشنفکری روحانیون پنداشته روشن‌نگری بوده است.



ویژگی دوم روشنفکر ایرانی، تجدد است دقیقاً به معنی «نوخواهی». چیز نو خواستن امر مذمومی نیست اما در فضای تفکر و اندیشه درجه‌ای پست به شمار می‌رود؛ و آنچه در مقامی والا قرار دارد جستن است و نوجویی، که با روشن‌نگری پیوستگی عمیقی دارد. خواستن بر نداشتن و میل به داشتن دلالت داشته و صبغه‌ای نفسانی دارد، در حالی که جستن دال بر حرکت برای کشف و به دست آوردن است و صبغه‌ای عقلانی دارد.

البته قصد ما در اینجا بازی با الفاظ نیست بلکه تلاشی است برای واکاوی ریشه‌ها و روند انحراف (چه انحراف اخلاقی و چه انحراف عقلانی و فکری)، روشنفکری که از قضا در اکثر موارد نشاندهنده پیروی روشنفکران از خواست و تمایلات نفسانی است تا تلاشی برای کشف واقعیت و حقیقت و ارتقای عقل و تعمیق فهم.

علاوه بر روند شکل‌گیری جریان روشنفکری در ایران که مختصراً و در حد نیاز این مجموعه بدان اشاره شد، برخی رویدادها در این سیر تاریخی و در این سرزمین، موقعیت‌هایی را ایجاد کرده‌اند که جریان‌های فکری ناچار به تعیین نسبت خود با آن رویدادها بوده‌اند و همین تعیین نسبت و در واقع اعلام موضع، از سر ضمیر و سنخ و جنس واقعی آن جریان‌ها خبر داده و پرده از چهره پنهان و ریشه‌ها و آبش‌خورهای آنان برگرفته است.

رویدادی مانند مشروطه‌خواهی که در آن کسی همچون شیخ فضل‌الله نوری برای جلوگیری از استقرار استبدادی هولناکتر از استبداد قاجاری، به افشای «منورالفکرهای مستفرنگ» و داعیه‌های پوچ و کوک‌شده‌شان دست زد و جان خود را در این راه باخت، برای عده‌ای دیگر دستاویزی بود برای حمله به اسلام و تشیع و نفی جایگاه آن در شئون مختلف فردی و اجتماعی. یا در جریان انقلاب اسلامی بسیاری از کسانی که داعیه مبارزه با رژیم شاه را داشتند، به مخالفت با انقلاب برخاستند و همکاری با دشمنان را به همراهی با مردم ترجیح دادند.



به همین قیاس در فتنه بعد از انتخابات سال 1388 که بیگمان یکی از پیچیده‌ترین برنامه‌های دشمنان برای ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی بود و سال‌ها به تهیه و تدارک آن مشغول بودند و زمینه‌های آن را به انحاء مختلف فراهم آورده بودند، آشکار شد که چه کسانی به اسلام و انقلاب و ایران و مردم ایران می‌اندیشند و چه کسانی دلبسته غرب شده یا به آلت دست دشمنان اسلام و ایران تبدیل شده‌اند.



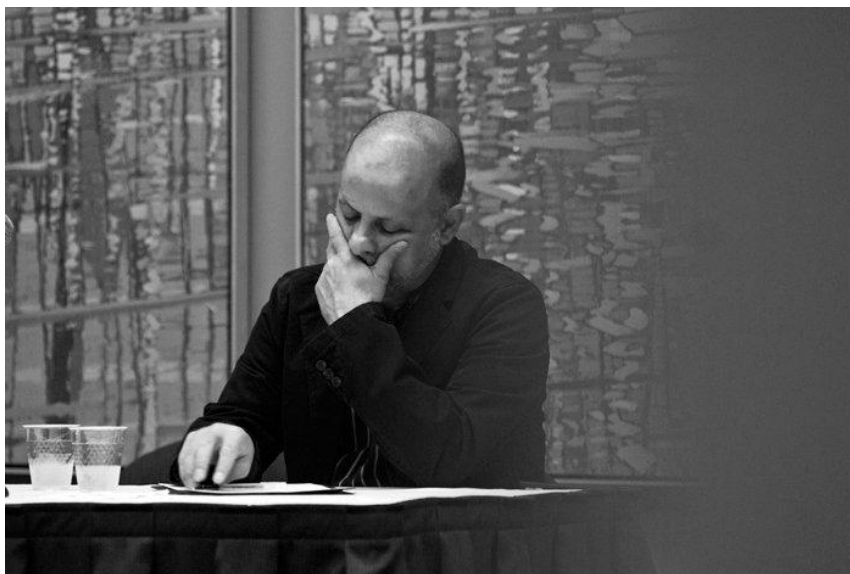
در این مجموعه به کسانی برمی‌خوریم که بررسی افکار و آراء و نظراتشان در یک دوره زمانی کمتر از ده سال به سمت تضاد عملی با نظام و انقلاب و حتی اسلام گراییده و حرف‌ها و مواضع‌شان به شکلی عجیب و عبرت‌آموز نشان از ریشه‌های انحرافی عمیق و درازمدت دارد، گویی از سال‌ها پیش عامدانه یا ناآگاهانه در مسیری گام برداشته‌اند که در بزنگاهی مانند فتنه 88 به نفع و در جهت کودتایی نرم اما سنگین علیه نظام برآمده از انقلاب اسلامی ایران به کار آید و این کودتا را که به مراتب ننگین‌تر و عواقب و نتایج آن کاری‌تر از کودتای 28 مرداد بود به پیروزی برساند. به واقع، فتنه 88 گذرگاهی بس دشوار بود که جز با رهبری کسی همچون حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) گذر از آن میسر نمی‌شد.

درست به همین دلیل است که در جریان فتنه 88 و ماه‌های بعد از آن تا به امروز با سیر صعودی حمله و هتاک‌ی به ولایت فقیه و رهبر معظم انقلاب مواجهیم. همه کسانی که در این کودتا نقش داشتند - از بازوهای فکری گرفته تا بازیگران میدانی و عمله خیابانی آن - پس از شکست فتنه، مهار گسیخته به هتاک‌ی علیه اصل ولایت مطلقه فقیه و شخص رهبر نظام مشغول شدند. و باز در اینجا به اهمیت و عمق این سفارش حضرت امام خمینی (ره) باید اندیشید که «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد». همه نعره‌هایی که اصحاب فتنه، اعم از اعضای اتاق فکر و عمله خیابانی آن، علیه این اصل و رهبری نظام کشیدند چیزی نبود جز تکرار خواسته استکبار و صهیونیسم و در خیانت آنان به این کشور و به اسلام و انقلاب کوچکترین شبهه‌ای روا نیست.

این مجموعه بر آن است که به استناد اظهارات اصحاب فتنه، جهت‌های فکری و خواسته‌های آشکار و پنهان آنها را تا آن اندازه که ظرف زمان و امکانات اجازه دهد به صورتی مدون ارائه کند تا مخاطبان به عمق توطئه‌ای که هدف آن حذف جمهوری اسلامی و طرد دین اسلام از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و مثله کردن آموزه‌ها و اندیشه‌های تابناک تشیع بود پی ببرند و نیز هوشیار باشند که این جریان دست از مواضع و تلاش‌های خود برنداشته و در لباسی دیگر شاید در مقطعی دیگر سر برآورد.

هدف این مجموعه ترسیم جغرافیای فکری و کنش فتنه‌گران است تا برداشت نسبتاً روشنی از ایده‌ها و گرایش‌های از لابه لای گفته‌ها و نوشته‌ها و مواضع‌شان به دست داده شود. این مجلد از مجموعه «اصحاب فتنه» به بررسی نظرات و مواضع اکبر گنجی اختصاص دارد.

وی از جمله افرادی است که در جریان تحولات انقلاب از زمان پیروزی تاکنون، چنان دچار استحاله شده که به نفی مبانی دینی و اعتقادی روی آورده و در همکاری با دشمنان معاند نظام - که به کمتر از ساقط کردن این نظام راضی نمی‌شوند - گوی سبقت از بسیاری از دشمنان نشان‌خورده ربوده است.



آراء و مواضع وی در خصوص موضوعات مختلف و به ویژه خصومت شخصی و غیظ و کینه او نسبت به ولایت فقیه و رهبری نظام، اگرچه حاوی عبارات و جملات موهن است، اما بازخوانی آنها و توجه به آنها از زاویه دقیق و صحیح می‌تواند عمق انحراف، ریشه‌ها و علل و دلایل آن را آشکار

کرده و همچنین چگونگی مهرشناسی و مهره چینی دشمنان در داخل کشور برای اجرای منویات و برنامه‌های خود را نشان دهد.

استفاده از مهره‌ای همچون اکبر گنجی و آماده کردن وی از سال‌ها قبل برای استفاده در فرصتی مانند فتنه 88 گویای آن است که زاویه پیدا کردن با خط ولایت و رهبری از هر زمان و به هر دلیل که باشد، منجر به انحرافات بس خطرناک می‌شود.

گنجی نیز به مانند کدیور دلبسته منتظری بوده و در زمان حیات امام(ره) علیه نظرات ایشان موضع می‌گرفت .

آنچه در این مجلد آمده ، بخشی بسیار کوچک و نمونه‌برداری شده از مواضع گنجی است که البته به قدر کافی گویای جنبه‌های مختلف اقدامات و گرایش‌های اوست.

زندگینامه

اکبر گنجی در یازدهم بهمن 1338 در تهران در محله نازی‌آباد به دنیا آمد و دوران کودکی را در همان محله و نیز محله یاخچی‌آباد گذراند و با دو هم‌محله‌ای‌اش، سعید حجاریان و عباس عبدی، آشنا شد. این آشنایی ادامه یافت و محور فعالیت‌های مشترک این سه نفر در سال‌های بعد شد. این افراد بعدها به «گروه نازی‌آبادی‌ها» معروف شدند.

این نام‌گذاری و تأکید بر محله‌ای جنوبی در تهران نه برای تأکید بر همراهی با مردم ضعیف، بلکه محملی برای جلب نظر دست کم اهالی محل‌های بود که قاعدتاً از حامیان اصلی انقلاب و نظام بوده‌اند. هیچ‌یک از این سه نفر در محلات جنوبی شهر زندگی نمی‌کردند و تمام روابط و گرایش‌ها و مواضع‌شان در راستای سرمایه‌داری غربی بود.

اکبر گنجی در دوران انقلاب و روزهایی که مردم در خیابان‌ها علیه رژیم شاه تظاهرات می‌کردند متأثر از آن فضای شوق‌انگیز ، از فعالین خیابانی بود. در آن زمان او هیچ تصویری از پیروزی انقلاب

اسلامی مردم و حتی ماهیت این انقلاب نداشت و پراکنده‌خوانی‌های او از آثار مختلف گروه‌های چپ و اسلامی‌سازشکار و غربگرا یا التقاطی، وی را در بی‌ثباتی کامل فکری فروبرده بود.

اینکه گفته می‌شود وی در اوان پیروزی انقلاب جزو کسانی بوده که زنان را در خیابان‌ها و ادار به رعایت حجاب می‌کرده، هرچند بی‌سند و شاهد است، اما بر فرض صحت، هم نشان‌دهنده فرصت‌طلبی اوست، هم مبین روند استحاله‌های شدید و غم‌انگیز. حدود سی سال بعد از آن روزها، گنجی همجنس‌بازی را امری انسانی و اخلاقی عنوان کرد.



وی در اوان تأسیس سپاه، در این نهاد وارد شد و به مدت کوتاهی به فعالیت پرداخت، اما در سال 1362 به مخالفت با ادامه‌جنگ برخاست و در برابر امام خمینی (ره) موضع گرفت و مدعی شد که بعد از فتح خرمشهر جنگ باید پایان می‌یافت و این همان نظر نهضت آزادی بود. در آن مقطع وی مدعی شده بود که فرماندهان وقت سپاه این نیرو را ابزاری در اختیار سازمان مجاهدین انقلاب کرده‌اند و با آن کار سیاسی میکنند!

سخنرانی علنی او در پادگان ولیعصر (عج) در حضور محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) موجب بروز تنش در سپاه شد، آن هم در زمانی که نیروهای نظامی و کل کشور درگیر جنگی سخت و سنگین بودند و هرگونه تضعیف روحیه و تفرقه می‌توانست عواقبی بس ناگوار داشته باشد. به همین دلیل، دادستانی سپاه این برخورد را تمرد در شرایط جنگی دانست و برای گنجی خواستار مجازات شد. اما با وساطت منتظری و یوسف صانعی، مجازات وی منتفی شد.



او در سال 1363 از سپاه اخراج شد. بعد از آن چند سالی رابط فرهنگی سفارت ایران در ترکیه بود و در عین حال، با اعضای نهاد اطلاعات نخست‌وزیری، از جمله سعید حجاریان ارتباط داشت. برخی ادعا می‌کردند که او حتی عضو وزارت اطلاعات هم بوده، اما خودش هرگونه حضور و ارتباط با وزارت اطلاعات را تکذیب می‌کند.

گنجی پس از پایان جنگ، به دانشگاه رفت و از اوایل دهه هفتاد به حلقه کیان پیوست؛ حلقه‌ای که پس از جدا شدن محمد خاتمی و شمس‌الواعظین و اعضای چپ‌گرداننده روزنامه کیهان از این روزنامه، تشکیل شد و تربیون آن هم مجله‌ای بود به همین اسم. این حلقه حول نظرات عبدالکریم سروش که در آن زمان از معروفان این جریان و همچنین یکی از اعضای نهاد انقلاب فرهنگی (شورای عالی انقلاب فرهنگی) شکل گرفت و پروژه و برنامه‌اش هم «دین‌زدایی» از سیاست و حکومت و تقلیل آن به امری انسانی و کاملاً شخصی بود.



این حلقه به صراحت بر آن بود که باید برای پیشبرد اهدافش قدرت سیاسی را در دست بگیرد و برای در دست گرفتن قدرت سیاسی نیاز به فعالیت مداوم و سنگین رسانه‌ای و به ویژه مطبوعاتی دارد. ظهور نشریات متعدد در اواسط دهه هفتاد شمسی دقیقاً بر مبنای این برنامه و پروژه بود.

با پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد 1376، طرفداران او که اکبر گنجی نیز در میان آنها بود به نام اصلاح‌طلبان شهره شدند و فعالیت‌های گسترده سیاسی و اجتماعی را پی گرفتند که هدف آن حذف ولایت فقیه و در صورت ناموفق ماندن در این امر، غصب و تفویض آن به فردی همسو با خویش بود.

این برنامه از هنگامی که منتظری از قائم‌مقامی امام خمینی(ره) عزل شد، از برنامه‌های اصلی این طیف بود زیرا قبل از آن با نفوذ در بیت منتظری و زدوبند با باند مهدی هاشمی معدوم، دنبال این بودند که با رسیدن رهبری نظام به منتظری بر توسن قدرت در بالاترین سطح نظام سوار شوند و راه را بر ابقا و اعمال تمام طرح‌هایی که از بدو پیروزی انقلاب نتوانسته بودند به اجرا درآوردن هموار نمایند. عزل منتظری امید آنان را زایل کرد و از همان موقع اصرارشان بر حذف ولایت فقیه شدت گرفت.

به هر روی، اکبر گنجی به رفتارهای ناهنجار خود ادامه داد و ساختار نظام را هدف هتاک‌های خود قرار داد و انواعی از اتهامات، مانند فاشیسم مذهبی، را نثار نظام کرد. با وقوع رویدادهای مشکوک معروف به قتل‌های زنجیره‌ای، که بسیاری از تحلیلگران آن را ساخته و پرداخته همین طیف می‌دانستند و به غلط و با استفاده از همان زنجیره مطبوعات برآمده از حلقه کیان آن را منتسب به مخالفان جریان محمد خاتمی می‌کردند، گنجی هم به حملات خود به نظام ادامه داد.



این روند با انتشار هفته نامه «راه نو» و نیز انتشار روزنامه صبح امروز دامن زده می‌شد و فضا برای انحراف افکار عمومی از مسائل اساسی و کجروی‌های طیف مذکور مهیا می‌گردید. سلسله داستانواره‌های «تاریک‌خانه اشباح» و «عالی‌جناب سرخپوش» و «عالی‌جنابان خاکستری» در همین ایام توسط هدف اصلی اکبر گنجی در این دوره هجوم و توهین به آقای هاشمی رفسنجانی بود و البته این حملات تبلیغاتی و سیاسی به اصلاح‌طلبان دستکم باعث شد در یک روند چند ساله، برخی افراد و البته به خانواده ایشان، تسلیم شانتاژهای گنجی و دیگر عناصر فتنه 88 و کودتای نرم آمریکایی-انگلیسی شوند. گروهی که گنجی یکی از آنها بود تهیه و منتشر شدند.



پیرو انتشار همین نوشته‌ها بود که اولین اشارات صریح دالّ بر نفی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه مطرح گردید و جدایی کامل این طیف از نظام آغاز شد. پیش‌زمینه این جریان را نیز باید در سلسله مقالاتی دانست که محسن کدیور در نشریه آبان، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، منتشر می‌کرد. سازمان مجاهدین همان گروهی بود که گنجی در سال 62 مدعی شده بود اختیار سپاه را در

دست گرفته است! این گروه چند نفره تمام امکانات خود را برای ترویج دیدگاه‌ها و نظرات حلقه کیان بسیج کرده بود که کدیور و گنجی هم جزو آن بودند.

گنجی بعد از مدتی فعالیت و شانناژ مطبوعاتی حول سوژه قتل‌های زنجیره‌ای، ادعاهایی بزرگتر را مطرح کرد و تقریباً هر نوع قتلی را به نظام منتسب کرد. در این زمینه وی ایده‌هایی را از داستانی با عنوان «عالی‌جنابان خاکستری» نوشته ویتالی شنتالینسکی اخذ کرد و این ایده‌ها را بر اوضاع روز ایران منطبق و سعی کرد به بافته‌های خیال خود رنگی از واقعیت بزند.

پیرو این اتهامات و جنجال‌هایی که وی پیرامون این موضوع بر پا کرده بود، از سوی دادستانی مورد شکایت قرار گرفت و دادگاهی شد. در دادگاه نیز به اتهام‌زنی ادامه داد و به صراحت اسامی برخی از مدیران ارشد کشور و شخصیت‌های برجسته حوزه را به عنوان دست‌اندرکاران اصلی این قتل‌ها بر زبان آورد؛ امری که تا قبل از وی کسی مرتکب نشده بود و از این نظر وی اولین کسی است که مراجع حوزوی را متهم به قتل می‌کرد. سال‌ها بعد، پس از فتنه 88، بار دیگر او موضوع قتل‌های زنجیره‌ای را در بی.بی.سی مطرح و اتهامات خود را تکرار نمود.



گنجی پیش از دستگیری و محاکمه در آذر 79، در اوایل همان سال به اتفاق چند نفر از معاندان نظام به کنفرانسی که در برلین آلمان تشکیل شده بود رفت.

کنفرانس برلین

کنفرانس برلین - با نام اصلی «کنفرانس ایران پس از انتخابات» - همایش سه روزه‌ای بود که بعد از انتخابات دوره - ششم مجلس شورای اسلامی، از 19 تا 21 فروردین 1379 دعوت و میزبانی حزب سبزهای آلمان (که از قضا از جمله احزاب ضد دین و مدافع همجنس‌بازی است) و هاینریش بل در خانه فرهنگ‌های جهان در برلین برگزار شد. شرکت‌کنندگان آن هدف از برگزاری این کنفرانس را نشان دادن نظرات متنوع طیف‌های مختلف فکری اصلاح‌طلب، با هدف ایجاد پلی میان اصلاح‌طلبان و اندیشمندان داخلی و فعالان سیاسی خارج از کشور، و نیز برگزاری گفتگو بین شخصیت‌های ایرانی و آلمانی جهت ترمیم و بهبود وضع افکار عمومی آلمان‌ها نسبت به ایران به تبع آن افزایش روابط اقتصادی و صنعتی طرفین اعلام کردند.



گنجی در کنفرانس برلین

اما این کنفرانس در واقع به تبیین راهکارهای ساقط کردن جمهوری اسلامی متمرکز بود و دستگاه‌های اطلاعاتی آلمان، آمریکا، فرانسه، انگلیس و اسرائیل روی آن کار کرده بودند و امید زیادی داشتند در حالی که در ایران قوه اجرایی و اکثریت مقننه در اختیار طیف سازشکار قرار دارد، بتوانند اهداف خود ساقط کردن و دست کم تضعیف و بی‌محتوا کردن نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه را تأمین نمایند.

در این کنفرانس و در حضور کسانی مانند اکبر گنجی، جملیه کدیور، علی افشار، حمیدرضا جلالی‌پور، عزت‌الله سبحانی، شهلا شرکت، علیرضا علوی‌تبار، مهرانگیز کار، خدیجه مقدم و حسن یوسفی اشکوری شعارهای تندیه علیه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه سر داده و یک زن و مرد کاملاً برهنه هم در وسط جمع به رقص و نشان دادن بخش‌هایی از بدن خود که مدعی بودند در اثر شکنجه زندان‌های ایران آسیب دیده، مبادرت کردند.



اعتراض به این کنفرانس و شرکت این افراد در آن، در داخل کشور به سرعت بالا گرفت و مردم علیه آن راهپیمایی کردند. هفده شرکت‌کننده در این کنفرانس عبارت بودند از علی افشاری، چنگیز پهلوان، حمیدرضا جلالی‌پور، محمود دولت‌آبادی، فریبرز رئیس‌دانا، منیرو روانی‌پور، محمدعلی سپانلو، عزت‌الله سبحانی، شهلا شرکت، علیرضا علوی، تبار، مهرانگیز کار، جملیه کدیور، کاظم کردوانی، اکبر گنجی، شهلا لاهیجی، خدیجه مقدم و حسن یوسفی‌اشکوری.



گنجی پس از بازگشت از این کنفرانس و در پی جرائمی که طی چند سال مرتکب شده بود، بر اساس شکایت دادستان به دادگاه فراخوانده شد. دادگاه اولیه گنجی وی را به دلیل چند اتهام سنگین سیاسی به

ده سال حبس و پنج سال تبعید محکوم کرد، اما دو سال بعد در دادگاه تجدید نظر، حکم گنجی تنها به شش ماه حبس کاهش یافت. با اعتراض دادستانی تهران، حکم گنجی دوباره نقض و این بار به شش سال حبس بدل گردید.

گنجی در زندان از مواضع خود عدول نکرد و در برخی از آنها رادیکالتر نیز شد. وی با استفاده از فضای رأفت اسلامی، در زندان آنقدر امکانات در اختیار داشت که می‌توانست به راحتی به تحقیق پرداخته و نظراتش را در بیرون منتشر کند. او ابتدا جزوه مانیفست جمهوری‌خواهی را نوشت و در آن به جدایی کامل دین از سیاست تصریح و تأکید کرد.

در سال 1384 جلد دوم این مانیفست هم در زندان اوین منتشر شد و در آن به رهبر معظم انقلاب اهانت‌هایی مطرح گردید.

در این مانیفست گنجی از تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم دفاع کرد. وی در زندان اوین ابتدا برای سیزده روز دست به اعتصاب غذای نامحدود زد که با موافقت با به مرخصی آمدنش، این اعتصاب غذا را شکست.



وی پس از بازگشت به خانه در مصاحبه‌هایی با خبرگزاری‌های بین‌المللی به طور رسمی بر سیاست تحریم انتخابات صحنه گذارده و به شدت از جدایی کامل دین از سیاست و تأسیس یک جمهوری تمام عیار (همان جمهوری دموکراتیک مورد نظر منافقین) به جای جمهوری اسلامی دفاع نمود.

پس از بازگشت به زندان دوباره برای مدت هفتاد روز دست به اعتصاب غذای نامحدود زد و کسانی مانند «جرج دبلیو بوش» و «تونی بلر» و «سروش» و «منتظری» به دفاع از او پرداخته و خواستار آزادی‌اش شدند.

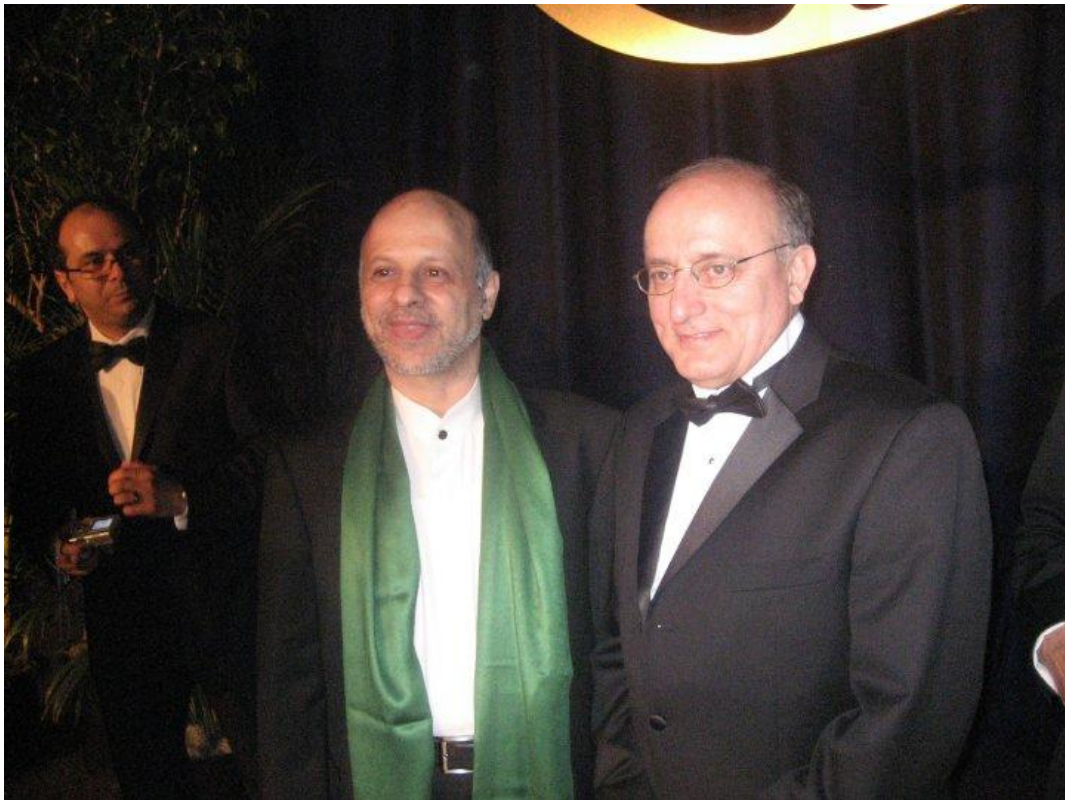
گنجی چند ماه پس از پایان دوران زندان به خارج از ایران مسافرت کرد. او در حالی که ادعا می کرد به ایران باز خواهد گشت، تاکنون به ایران حتی نزدیک نشده است. در طول مدتی که وی در اروپا و آمریکا بود، جایزه‌هایی به وی اعطا می‌شد؛ مانند جایزه قلم طلایی انجمن جهانی روزنامه‌نگاران، درفش نقره‌ای شهر فلورانس ایتالیا، جایزه پانصد هزار دلاری میلتن فریدمن (سال 2010) و جوایز مختلف دیگر که همگی هم برای تأمین معاش وی در غرب بوده و هم به عنوان قدردانی از او در حمله و نفی نظام جمهوری اسلامی و اسلام.



در همین راستا بود که از وی برای سخنرانی در دانشگاه‌های مختلف آمریکا و کانادا و همچنین در پارلمان اروپا دعوت می‌شد. حتی محسن مخملباف بعد از دریافت جایزه پاراجانوف که رقمش خیلی کم بود در ارمنستان آن را به اکبر گنجی تقدیم کرد.

گنجی به دلیل نوشتن مجموعه مقالات «قرآن محمدی» که مدعی می‌شود قرآن، کلام انسان است توسط آیت‌الله مکارم شیرازی خارج از دین مرتد و ناپاک اعلام شد.

وی همچنین در کتاب آسمانی یهودیان و مسیحیان تردید کرده است. گنجی در بخش دیگری از این مقالات مدعی می‌شود که امام دوازدهم شیعیان (امام زمان) وجود خارجی نداشته است: دوازدهمین امام شیعیان (مهدی) وجود خارجی ندارد، امام غایب، بر ساخته نزاع‌های خانوادگی بر سر ارث و میراث است.



پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری دهم، اکبرگنجی طی نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، ضمن توضیح کوتاهی پیرامون آن حوادث، شش درخواست مشخص را مطرح کرد و تلاش نمود نظر برخی چهره‌های مهم جهان را جلب کند. برخی ازین چهره‌ها درخواست‌های وی را در این نامه تأیید و برخی به آن توجه نکردند. آنهایی که این نامه را تأیید کردند از محتوای دقیق آن و اهدافش اطلاع درستی نداشتند و به همین دلیل این اقدام وی به رغم داشتن امضای افراد شناخته‌شده در غربچندان جدی گرفته نشد.



با توجه به سفر اخیر (سال 2013) محسن مخملباف به مقر فرقه ضاله بهائیت در سرزمین های اشغالی و تل آویو، گفته می شود مخملباف در آنجا علاقمندی کامل خودش و اکبر گنجی به این فرقه انگلیس ساخته را به بهایی ها و اسرائیلی های جامی آنها ابلاغ کرده است. اکبر گنجی و محسن مخملباف جزء سیاسیونی هستند که به ماکیاولیسم اعتقاد دارند و برای کسب درآمد و پول هر اقدامی را جایز می دانند و در محافل رسانه های غربی آنها را آماده سخن و گفتگو درباره هر چیز و مطابق با خواسته ارائه شده و فقط در مقابل پول و امتیاز می شناسند.

دیدگاهها و مواضع

1. ریشه ها

اکبر گنجی نمونه ای عجیب از خیانت و خودباختگی است. درست همان مسیری را در پیش گرفت که منافقین در اوایل دهه شصت دنبال کردند. اختلاف نظر او و رفقاییش با نظام ولایت فقیه بی تردید نشأت گرفته از گرایش های چپ مارکسیستی (تا پیش از پایان جنگ) و التقاط شدید (پس از پایان جنگ) است.

فراز و فرودهایی که در مشی وی دیده می شود، از یک سو دلیل تمایلات او به کسب قدرت است و از سوی دیگر ناتوانی در درک تحولاتی که انقلاب اسلامی ایجاد کرد.

همین رویکردها را در مشی مجاهدین خلق نیز می بینیم. گروهک مسعود رجوی هنگامی که انقلاب به پیروزی رسید خود را صاحب می دانستند و قصد داشتند با نفی رهبری امام خمینی (ره) و سلب وجه اسلامی انقلاب، نظامی را در ایران حاکم کنند با عنوان «جمهوری دموکراتیک».



این همان مضمونی بود که بعدها گنجی آن را تحت عنوان «جمهوری تمام عیار» باز تولید کرد و هدف آن باز هم نفی عنوان وجه اسلامی نظام و نفی ولایت فقیه در رأس نظام بود.

عناصر سیاسی و اصحاب سیاست و رسانه در داخل کشور، به این همسویی و تشابه آشکار نظرات گنجی و منافقین کمتر اشاره کرده‌اند، در حالی که توجه به آن در فهم انحراف و خیانت او و جریانی که بدان منسوب است بسیار کلیدی است.

همچنین گرایش به ارائه قرائتی از اسلام متناسب با هنجارهای غربی که در سال‌های اخیر در نوشته‌های گنجی بسیار مشهود و بارز است، ریشه در همان رویکرد منافقین به اسلام و استفاده از قرآن برای اثبات درستی نظرات خود دارد که آنها هم به نوبه خود این شیوه را از نهضت آزادی و تلاش آنان برای تطبیق مفاهیم قرآنی بر یافته‌های علمی بشر ارث برده بودند.

این همان رویکردی است که عبدالکریم سروش بعداً مبلغ آن شد و بر همین اساس به نفی الهی بودن قرآن و نفی معصومیت پیامبر و ائمه سلام‌الله‌علیهم پرداخت.

بدین ترتیب به روشنی می‌توان دریافت که انحرافات این طیف و به طور مشخص گنجی در سال‌های بعد برخاسته از چه تفکر و گرایشی بوده است. جالب است که همه این طیف در دو مقطع، یکی در سال 1384 و دیگری در سال 1388، کاملاً همگرایانه عمل کرده و موضع گرفتند و بدون استثناء علیه اسلامیت نظام و ولایت فقیه موضع تند و نفی‌کننده اتخاذ کردند. زمانی، در اوایل انقلاب، حضرت امام خمینی (ره) سخنی را بیان کردند به این مضمون که منافقین، تربیت‌شدگان نهضت آزادی و برداشت ناصواب نهضتی‌ها از مفاهیم دینی هستند. عمق درک و تیزبینی امام (ره) نسبت به ماهیت این جریان‌های به ظاهر آرام و موجه، امروز برای ما بسی حیرت‌انگیز است.

2. تا سال 1368

هنگامی که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد، گنجی و برخی از دوستانش به آن پیوستند، زیرا احساس می‌کردند این نیروی تازه تأسیس ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند آنها را در دستیابی به قدرت کمک کند؛ همان انگیزه‌های که باعث شد محسن سازگارا هم به عنوان نماینده نهضت آزادی در ماه‌های آغازین فعالیت سپاه به فعالیت در آن بپردازد.



نفوذ این عناصر در سپاه را باید از این منظر نیز نگریست که قصد انحراف آن از مسیر اصلی و به کار گرفتن برای تأمین مقاصد طیف‌های متبوع‌شان را داشتند. چنان که بعدها سازگارا به این امر اعتراف کرد که نهضت آزادی برای سپاه و طیف‌های دیگر در نظر داشت و نه آن کارکردی که بعداً بر عهده گرفت (نقل به مضمون).

کسانی مانند گنجی، سازگارا (وابسته به نهضت آزادی) و باقی (عضو انجمن حجّتیّه) که در آن زمان در سپاه فعالیت می‌کردند، بی‌تردید آگاهانه یا ناآگاهانه ابزاری بودند برای ایجاد تفرقه و ناکارآمدی در سپاه که از نظر امام خمینی (ره) بازوی پرتوان انقلاب بود در دفع دشمنان و خنثی کردن توطئه‌ها برای به شکست کشاندن انقلاب اسلامی و ساقط نمودن جمهوری اسلامی ایران. هجمه‌های سنگین سال‌های اخیر، بخصوص بعد از فتنه 88 به سپاه و شایعه‌سازی‌های فراوان علیه آن، ادامه همان خط نفوذ و ناکارآمد کردن آن بود که از اوایل پیروزی انقلاب توسط دشمنان علیه این نهاد دنبال می‌شد.

چنان که اشاره شد، گنجی در دهه شصت و پس از فتح خرمشهر تحت تأثیر القانات باند مهدی هاشمی اقدام به اختلاف‌افکنی در بدنه سپاه پیرامون ادامه جنگ نمود که نهایتاً منجر به اخراج او از سپاه شد. در این مقطع حمایت باند مهدی هاشمی از او به خوبی مشهود بود.

وابستگی گنجی به باند مهدی هاشمی به حدی بود که گفته می‌شود هنگام خلع منتظری از قائم مقامی به فرمان امام (ره)، وی که در ترکیه بود، در اقدامی موهن تصویر امام (ره) را روی زمین انداخت. گنجی پس از اخراج از سپاه به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رفت و مدتی به عنوان رایزن فرهنگی سفارت ایران به ترکیه عزیمت نمود. گفته می‌شود در این مدت با یک افسر اطلاعاتی آمریکایی عضو ناتو و برخی اعضای مرکزی گروهک‌های ضد انقلاب در ترکیه ملاقات داشته است.



ایا اکبر گنجی در ترکیه تبدیل به یک عنصر انتخاب شده برای دستگاه های اطلاعاتی آمریکا تبدیل شده یا بعدا پادویی غربی ها را پذیرفت؟!

3 . تا سال 1376

بعد از رحلت امام خمینی(ره) و آغاز رهبری حضرت آیت الله خامنه ای، جریان مهدی هاشمی معدوم که توان تحرک نظامی خود را به واسطه ضربه سال 65 از دست داده بود و اکثر نفرات اصلی آن شناسایی و مورد برخورد قضایی قرار گرفته بودند از طریق بازمانده هایی مانند گنجی، به فعالیت در عرصه فرهنگی روی آورده و به توسعه و یارگیری برای حلقه کیان پرداختند.

گنجی در نشریه کیان با نام مستعار حمید پایدار مقالاتی به ظاهر در نقد اندیشه های سروش به رشته تحریر در می آورد، اما در اصل تبلیغ و تأکیدی بود بر نقش وی به عنوان روشنفکر دینی و نیز جنبه های خاصی از نظریاتش.

شاید او در این دوره به سازماندهی و در واقع ایفای نقش در سازماندهی نفرات و نشریاتی که وظیفه زمینه سازی قدرت گرفتن طیف مدافع سکولاریسم داشتند مشغول بوده است.



4 . تا سال 1384

پس از دوم خرداد، او بدون هیچ ملاحظه‌ای اقدام به سخنرانی و نوشتن مقالات تند علیه اندیشه‌های ناب اسلامی و مقدسات مذهبی و شخصیت‌های نظام کرد. در همین ایام بود که با همکاری علیرضا علوی‌تبار اقدام به انتشار نشریه راه نو کرد.

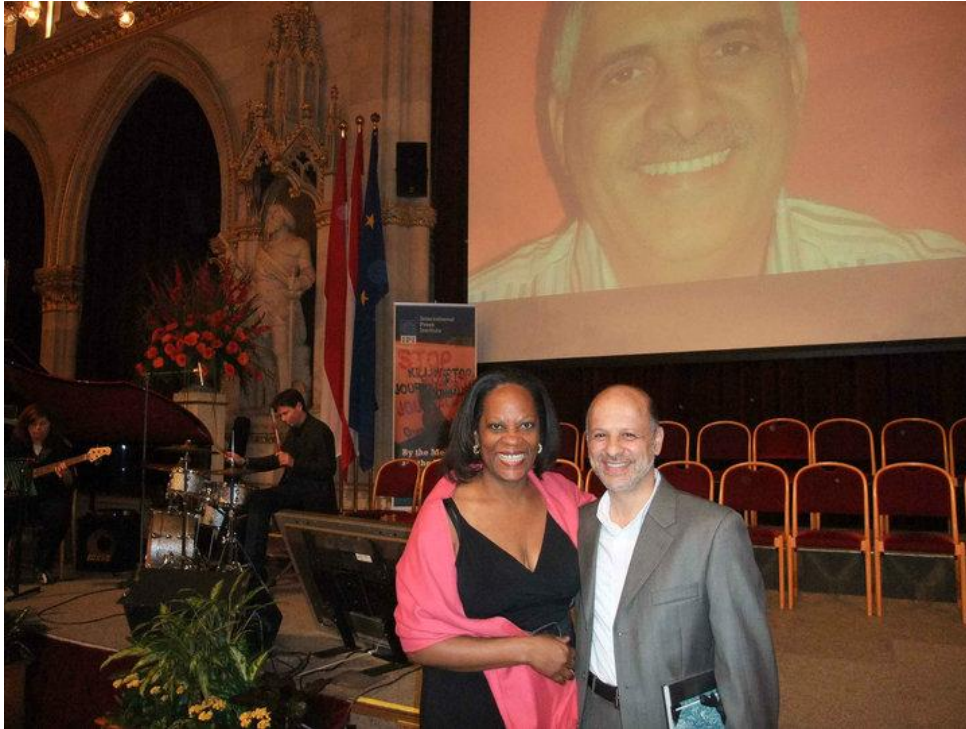
این نشریه که انتشار آن از اردیبهشت 77 شروع شد، ادامه سیاسی کیان و آکنده از توهین‌ها و مطالب خلاف واقع پیرامون نظام اسلامی بود. در تابستان 1376 در اجتماعی که از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم پزشکی شیراز ترتیب یافته بود، گنجی در اظهاراتی موهن با بیان اینکه «جامعه مدنی ولایت مطلقه را نمی‌خواهد. حتی ولایت را نمی‌خواهد، چه رسد به مطلقه» افزود: «ما احتیاج به رهبر نداریم، مگر مردم یتیم‌اند که پدر بخواهند.



او در مرداد ماه 1377 در اردوی دفتر تحکیم وحدت در تبریز مدعی شد «سکولاریسم و دموکراسی که آقای مصباح از آن نام می‌برد دقیقاً با آن دین سنتی سازش دارد. حال در این طرف، روشنفکری دینی، دینی ارائه می‌دهد که با سکولاریسم همخوانی دارد».

وی پس از این، در اظهاراتی جنجالی نظام را به اعمال شکنجه‌های روحی و جسمی مخالفان در زندان‌ها متهم کرد. این اتهام همان دستاویزی بود که در فروردین 79 در کنفرانس برلین، یک زن و مرد را به لخت شدن و نشان دادن جای زخم‌هایی به عنوان محل شکنجه جسمی در زندان‌های ایران ترغیب کرد؛ آن هم در حضور خود گنجی.

گنجی مجموعه گفت‌وگوهایی را با روشنفکران سکولار، همچون داریوش آشوری، حسین بشیریه، موسی غنی‌نژاد و داریوش شایگان انجام داد و تحت عنوان «سنت، مدرنیته و پست مدرن» در نشریه راه نو منتشر نمود.



بر همین مبنا و در چهارچوب پروژه کیان، در مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی به پروژه رهایی جریان روشنفکری دینی» که در روزنامه خرداد به چاپ رسید، نوشت «بیرون آمدن از صغارت و رسیدن به روشنفکری مستلزم سه فرایند است:» اول، نفی رابطه خدایگان و بندگی؛ دوم، نفی مرجعیت سنت؛ سوم، استقلال یافتن نهادهای عقل بنیاد از نهادهای دین بنیاد». در پایان مقاله هم تصریح کرد که « تفکیک نهاد دین از نهاد دولت یکی از لوازم پروژه روشنفکری دینی است».

گنجی در این زمان معتقد بود «که آدم زمینی نباید در پای ایدئولوژی ناکجاآبادی قربانی شود؛ ارزش او از ایدئولوژی بالاتر است. ما انسان کامل در بین غیر معصومان نداریم و لذاست که قدرت مطلق، فساد مطلق را به بار می‌آورد و جهنمی را روشن می‌کند که همگی در آن خواهند سوخت. پس بهترین راه نجات توزیع قدرت است».

او در مقاله‌ای در روزنامه صبح امروز قیام حضرت امام حسین (ع) را خشونت نامید و حتی مشروعیت این قیام را زیر سؤال برد: پیامبر (ص) در بدر و حنین و... شمشیر زد اما آیا جنگ‌های جبهه حق علیه باطل پیامدهای ناخواسته یا آثار وضعیه به دنبال ندارد؟ کینه‌ها و عقده‌های بر جا مانده از بدر و حنین در کجا سر باز خواهد کرد؟ خشونت، فرزند خشونت و درخت خشونت میوه‌هایی جز خشونت به بار نمی‌آورد. هیچ‌کس حق آن ندارد به صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل می‌داند ، دست به خشونت بزند و در صدد نابودی مخالفان خود از طریق حذف فیزیکی برآید» گنجی و همفکرانش خواستار تغییر محتوای زیارتنامه امام حسین (ع) به سبب «خشونت» موجود در مضامین آن شدند!



او در نشریه راه نو و از زبان و قلم یکی دیگر از اعضای جریان کیان نوشت: پیامبر و ائمه فقط در برهه‌ای از زمان صلاحیت مرجعیت را داشته‌اند». حتی از این هم پا را فراتر گذاشته و در یادداشتی در روزنامه صبح امروز، انتظار فرج ر سرابی بیش ندانسته و مدعی شد «یکی از خطراتی که آینده جنبش آزادیخواهی [نام غلطانداز آشوب و فتنه] ایران را به طور جدی تهدید میکند اسطوره‌سازی و قهرمان پروری است. اسطوره‌سازی همیشه مردم را در انتظار سراب ابرمرد نجات‌دهنده باقی نگاه میدارد».

در این دوره موضوع مهم دیگر، قتل‌های زنجیره‌ای بود. به برخی از ترندهای این طیف در آن وقایع پیشتر اشاره شد.

گنجی در این پروژه هدفش سلب اعتماد عمومی از وزارت اطلاعات بود تا بعداً آن را دستگاهی مشابه ساواک معرفی نماید و بدین ترتیب تمام وحشی‌بازی‌های ساواک در اذهان مردم تداعی شده و به دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی تعمیم داده شود.

کتاب «عالیجناب سرخپوش» و «عالیجنابان خاکستری» با عنوان فرعی «آسیبشناسی‌گذار به دولت دموکراتیک توسعه‌گرا» با اهانت به مسئولان نظام، آنها را به سرکوب و قتل مخالفان داخلی و خارجی و فساد گسترده اقتصادی و اخلاقی متهم می‌کرد. این کتاب که تخیلات و توهمات بیمارگونه‌ای بود، از یک سو هاشمی رفسنجانی را به چالش می‌کشید به این امید که وی را با جریان متبوع خود همسو کند (که ظاهراً در فتنه 88 اقدام کردند).



پروژه حذف هاشمی از اردوگاه انقلاب از یک جهت دیگر هم اهمیت داشت و آن اینکه خانواده هاشمی، ارتباط خویشی با خانواده لاهوتی داشت که از سمپات‌های مجاهدین خلق بودند و برخی از فرزندان او در این زمینه کینه انقلاب را در دل نگه داشته بودند.

مادامی که هاشمی‌رفسنجانی از انقلاب و نظام و رهبری حمایت می‌کرد به شدت مورد حمله و تخریب طیف مذکور قرار داشت و به محض زاویه پیدا کردن با نظام مورد تفقد و پذیرش آنان قرار می‌گرفت.

به فاصله تقریباً ده سال و اندکی بیشتر از داستان قتل‌های زنجیره‌ای تا فتنه 88 این رویکرد نفاق‌انگیز به خوبی قابل ردیابی است. از سوی دیگر همه دستگاه‌های زیر نظر رهبری را مورد حمله قرار داده و مشروعیت آنها را از هر نظر نفی و مخدوش نماید.

همچنین تلاش گسترده و مستمری برای مصادره به مطلوب آراء و نظرات شخصیت‌های محبوب انقلاب که در قید حیات نبودند (مانند شهید مطهری، شهید بهشتی، مرحوم طالقانی و...) به عمل می‌آمد و مقالات متعددی در این زمینه منتشر و در آنها برداشت‌های خاصی از آراء و نظرات آن شخصیت‌ها ارائه می‌شد تا چنین القاء شود که اکنون نظام جمهوری اسلامی و رهبری نظام در تضاد با نظرات و آرمان‌های آن شهیدان قرار دارند.

در واقع می‌توان چنین عنوان کرد که پروژه پیچیده دشمنان چند شاخه و لایه داشت که یکی از آنها جدایی انداختن میان نظام مستقر و رهبری نظام با انقلابیون شهید بود که بعد از عزل منتظری از قائم مقامی سازماندهی شد و بعد از رحلت امام (ره) فازهای مختلف آن در سطوح متفاوت به اجرا درآمد.



مهمترین پایگاه رسانه‌ای این جریان در نشریاتی مانند کیان و سلام قرار داشت. جنبه دیگر آن جدایی انداختن میان نظام و رهبری نظام با مردم بود که از ماجرای تیر 78 وارد فاز عملیاتی سنگینی شد و در فتنه 88 به اوج رسید. در تمام این سال‌ها دغدغه طیف موسوم به اصلاح‌طلب، اصلاح در امور کشور و رفع نقائص و کاستی‌ها نبود، بلکه آنان تنها یک هدف داشتند و آن حذف یا در اختیار گرفتن رهبری نظام بود.

بعد از وقایع تیر 78، برای مدتی جریان ضدانقلاب در انفعال قرار گرفت. تا اینکه در بهار 1379 با کمک حامیان خارجی برنامه‌ای خروج از این انفعال و نفوذ در مراکز حساس تصمیم‌گیری تهیه و اجرا شد. این برنامه در قالب کنفرانسی با عنوان «ایران پس از انتخابات» روی صحنه رفت و هدف از آن تضعیف ارکان جمهوری اسلامی بود.

کنفرانس مذکور از آنجا که در برلین برگزار می‌شد بعداً با نام کنفرانس برلین شهرت پیدا کرد. در این کنفرانس اظهارات جنجالی زیادی مطرح شد، اما مهمترین بخش آن که بی ارتباط با بقیه اظهارات سخنرانان و اعضای ایرانی حزب سبزهای آلمان نبود، سخنرانی اکبر گنجی بود.

گنجی که به عنوان فردی نزدیک به حزب مشارکت شناخته می‌شد، تلاش کرد تا ضد انقلاب را متقاعد سازد که نظام حاکم بر ایران از جمله رژیم‌های اصلاح‌پذیر و قابل تغییر به شیوه‌های دموکراسی مسالمت‌آمیز و انتخابات است. او این اظهارات را در میان سر و صدای افراد ضد انقلاب حاضر در جلسه درباره غیر قابل تغییر بودن نظام از راه‌هایی مثل انتخابات بیان می‌کرد. وی در این سخنرانی گفت: «تاریخ بشریت نشان داده که به شیوه‌های انقلابی نمی‌توان دموکراسی ایجاد کرد، ما حق نداریم به مردم بگوییم چه جوری لباس بپوشند و چه جوری نپوشند... قطعاً دموکراسی بر ایران حاکم خواهد شد، قطعاً ما شاهد ایرانی آزاد و دموکرات خواهیم بود.»



وی همچنین در مدت حضور در برلین با روزنامه تاگس اشپیگل مصاحبه کر تیترا این مصاحبه «امام خمینی به موزه سپرده خواهد شد» بود. گنجی در این مصاحبه گفت «ما در سال‌های اول انقلاب فهمیدیم این راه [انقلاب] به دموکراسی ختم نمی‌شود!» وی همچنین در خصوص سکولار بودن اصلاح‌طلبان گفت: «در یک جامعه مدرن ان جدایی [دین و سیاست] یک امر بدیهی است و اگر جامعه مدرن شود این جدایی الزامی است».

جنجالی‌ترین قسمت این مصاحبه ، پاسخ گنجی به سؤال خبرنگار نشریه در خصوص حضرت امام (ره) بود. وی اظهار داشت: «ما سعی می‌کنیم نظرات امام خمینی (ره) را به نحوی تفسیر کنیم که در تضاد با دموکراسی قرار نگیرد، اما در نهایت هیچ کس نمی‌تواند از این مانع بشود که وی در موزه قرار نگیرد و این یک تحول تاریخی است».

اکبر گنجی پس از بازگشت از این کنفرانس به تهران بازداشت شد و پس از مدتی به دلیل اظهارات موهنش مورد محاکمه قرار گرفت. دادگاه بدوی وی را به ده سال حبس و پنج سال تبعید محکوم کرد، اما دو سال بعد در دادگاه تجدید نظر حکم گنجی به شش ماه حبس کاهش یافت که با اعتراض دادستانی تهران، حکم گنجی دوباره نقض شد و این بار به شش سال حبس بدل گردید.

او در زندان نه تنها از مواضع خود عدول نکرد که در برخی از آنها رادیکالتر نیز شد. وی ابتدا جزوه مانیفست جمهوریخواهی را نوشت و جدایی کامل دین از سیاست را خواستار شد. گنجی در مانیفست جمهوریخواهی مدعی شد 1. نظام جمهوری اسلامی با مردمسالاری سازش‌ناپذیر است.

گنجی همچنین در سال 1382 کتابی تحت عنوان «مجمع‌الجزایر زندان‌گونه» را نوشت و منتشر کرد که محتوای موهن و ضدانقلابی داشت. این کتاب با لابی سنگین اصلاح‌طلبان تندرو در وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز چاپ گرفته بود و به همین دلیل مورد اعتراض زیادی قرار گرفت. در سال 1384 دادستان علیه صادرکنندگان مجوز این کتاب اعلام جرم کرد.



5. از 1384 به بعد

گنجی در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم موضع تحریم اتخاذ کرد و در اقدامی نمایشی در زندان اعتصاب غذا نمود. در طول نمایش اعتصاب غذای گنجی، فضا سازی بسیاری برای برانگیختن حمایت‌های مردمی به نفع او انجام گرفت و از سوی برخی احزاب و گروه‌های اصلاح طلب «سمبل دموکراسی خواهی مردم ایران» معرفی شد.

از سویی حمایت‌های صریح و مستقیم سران استکبار جهانی از جمله جرج بوش (رئیس جمهور وقت آمریکا) و تونی بلر (نخست وزیر وقت انگلیس) از او نشان داد که میزان وابستگی وی به استکبار جهانی تا چه اندازه گسترده و عمیق بوده است.

گنجی در اوایل سال 1385 از زندان آزاد و چند ماهی را در داخل کشور به موضع‌گیری علیه نظام و انقلاب و همسویی با معاندان گذراند و سپس به بهانه دریافت یک جایزه مطبوعاتی از کشور خارج شد.

وی مدتی اظهار می‌داشت که به زودی به کشور باز خواهد گشت، اما این بازگشت هیچ‌گاه تحقق پیدا نکرد و بهرغم اینکه در سال 1386 از سوی دادگاه انقلاب فراخوانده شد تاکنون در غرب به زندگی خود ادامه داده است.

او پس از خروج از کشور، بر دامنه هتاک‌ها و پرده‌داری‌هایش افزود و مواضعی اتخاذ کرد که نافی اسلام و اساساً دین بوده و به ویژه نظام جمهوری اسلامی ایران را با تمام شاخص‌ها و ارکانش نفی می‌کند.

در ادامه به برخی از این مدعیات موهن اشاره می‌کنیم.

در طول مدتی که وی زندانی بود و دست به اعتصاب غذا زد، جریان رسانه‌ای مورد حمایت دستگاه‌های اطلاعاتی غرب در داخل و خارج کشور تبلیغات گسترده‌ای در این باره به راه انداختند و

انواع شایعات را درباره وی نشر دادند تا بتوانند از او چهره‌های مقبول افکار عمومی بسازند. این جریان رسانه‌ای هدفمند تمام گفته‌ها و نوشته‌های گنجی در هر زمینه‌ای را بدون استثناء پوشش میداد و در این راستا آنقدر افراط کرد که کسی مانند امیرفرشاد ابراهیمی در وبلاگش از اکبر گنجی به عنوان «اشانتیون اخبار» یاد کرد که در هر خبر و گزارشی در رسانه‌ها و سایت‌های خبری در کنار موضوعات دیگر حضور دارد!

جریان رسانه‌ای تزریق نام و باورهای اکبر گنجی به مخاطبان؛

اکبر، اشانتیون اخبار

این جریان رسانه‌ای به مدد روش‌های مختلف و حاشیه‌سازی و استفاده از هر ابزار دیگری هدف خود را دنبال می‌کرد. شمار زیادی نامه و اظهار نظر از سوی افراد و تشکل‌های وابسته به جریان اصلاحات (طیف‌های مختلف آن)، خانواده گنجی، برخی چهره‌های سیاسی و حتی رئیس جمهور وقت و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام برای این منظور مورد استفاده قرار گرفت و به نوعی همه اینها فریب جریان تبلیغاتی غرب را خوردند و در این آتش دمیدند تا سوژه مناسب برای حمله تبلیغاتی علیه نظام، آرمان‌های انقلاب، امام خمینی (ره)، رهبری نظام و در سطح بالاتر اسلام و قرآن فراهم آید.

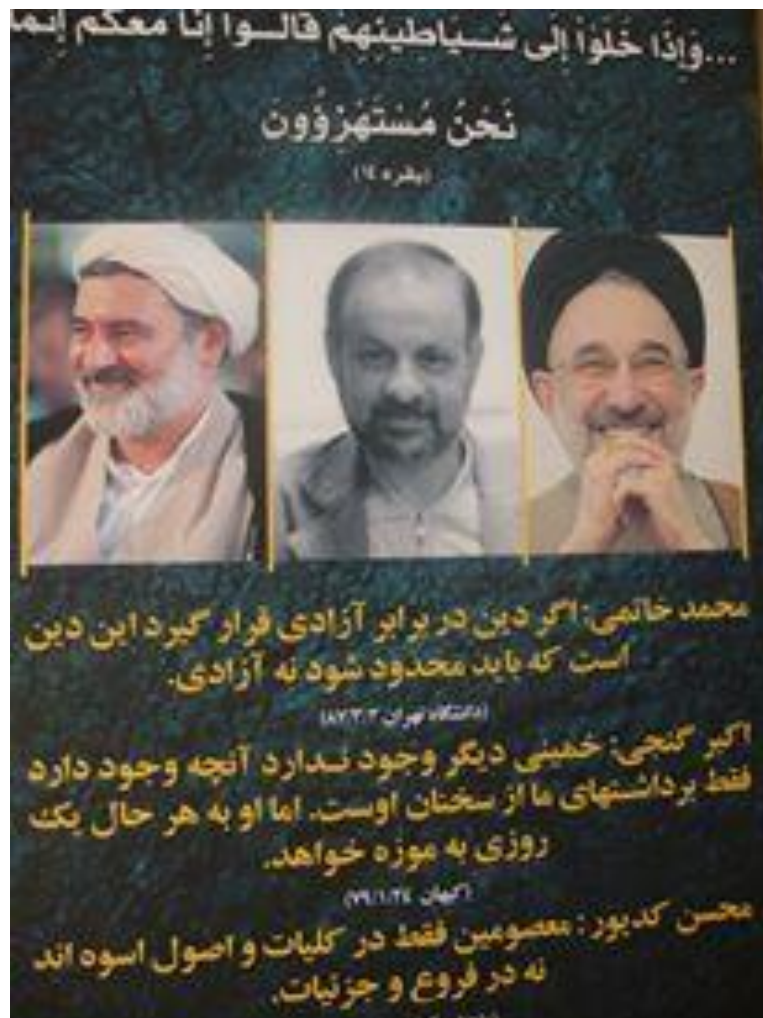


در اوایل سال 1384 انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران، که گرایش‌های آشکار و پنهانی به محافل ضدانقلاب غربی داشت، در نامه‌ای خطاب به رئیس وقت قوه قضائیه نوشت:

«چنانچه می‌دانید، اکبر گنجی، روزنامه‌نگار زندانی که 60 ماه از مدت بازداشت را می‌گذراند، به دلیل بی‌توجهی به درخواست‌های قانونی برای درمان خارج از زندان، دست به اعتصاب غذا زده است.

انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ضمن ابراز نگرانی از سلامتی این روزنامه نگار اعلام می‌کند که با وجود بخشنامه جنابعالی مبنی بر حق زندانیان بیمار برای معالجه و درمان خارج از زندان، اکبر گنجی از این حق بدیهی محروم شده است (03 /1384 / پیک ایران - 01).

خاتمی، رئیس جمهور وقت در حالی که کشور درگیر مسائل و مشکلات عدیده‌ای بود و بخصوص در حالی که دولت وی در پرونده هسته‌ای از مواضع اصولی نظام عقب نشینی کرده بود، گفت: «بنده با زندانی کردن افراد مخالف مگر اینکه موازین قانونی صد درصد رعایت شود، البته اگر خطایی هم هست، باید عفو صورت گیرد. ... من دلم می‌خواهد همه زندانیان آزاد شوند. ... در مورد آقای گنجی با دوستان خود صحبت کرده‌ایم و با توجه به اینکه به حق یا ناحق - که معتقدم ایشان مستحق این وضع نبود- در زندان بود، اکنون با گذر این مدت راه‌هایی وجود دارد که طبق موازین قانونی وی آزاد شود که امیدواریم آقای شاهرودی از این وضع استفاده کنند. ... روش من همیشه این بود که با حضرت آقای شاهرودی که تفاهم نظر هم داریم، بحث و مبادله بکنم و بنا بر هیاهو نبوده است و موارد متعددی بوده که تلاش کرده‌ایم با آرامش حل شود که در برخی جاها مؤثر بود، اما خیلی‌ها هم مؤثر نبوده است(ایلنا 04 /03 /1384).



در این موقع اعلام شد که اکبر گنجی با مسئولان زندان توافق کرده که اعتصاب غذایش را بشکنند، اما او طی نامه‌ای مدعی شد که در این توافق مسئولان زندان به وعده‌های خود عمل نکرده‌اند و بنابراین دوباره اعتصاب غذا خواهد کرد. او تهدید کرده بود که اعتصاب غذایش را تا بینهایت ادامه خواهد داد: از صبح روز پنجشنبه 1384.3.5 به اعتصاب غذای خود ادامه خواهیم داد، هر چند که دیروز هم جز مقداری آب سوپ چیزی نخوردم. با توجه به ادامه اعتصاب غذا همانطور که پیش از این نیز گفته‌ام، همه می‌دانند مسئولیت آن با چه شخصی خواهد بود. ... آقایان بر مبنای یک مغالطه تعریفی، مشکلات خود را مثلاً حل می‌کنند، می‌گویند زندانی سیاسی نداریم، چون در قانون، آن را تعریف نکرده‌ایم. می‌دانیم بسیاری از امور واقع، تعریف نشده‌اند. مثل این است که گفته شود بیماری ایدز وجود ندارد، چون در علم پزشکی هنوز تعریف دقیق و روشنی درباره آن وجود ندارد. پرواضح است زندانی سیاسی کسی است که به خاطر عقاید و نظراتش و انتقادهایی که از نظام حاکم می‌کند، گرفتار شده است. داستان سلول انفرادی هم بر همین وجه است، در حالی که بند 2 الف کاملاً به شکل سابق است، تنها در یک طبقه از بند 240 هر دو سلول انفرادی به یک سلول تبدیل شده است. حال آقایان می‌گویند سلول انفرادی نداریم. زندانی اگر در کره مریخ یا کاخ نیوران هم به تنهایی نگاه داشته شود، در حال انفرادی است. آنها اعتصاب غذا را هم نمی‌پذیرند، چون به ضررشان است. اعتصاب غذا حریم ممنوع‌های است که کسی نباید وارد آن شود و اگر شد گناه کبیره‌ای است که کسی نباید از آن دم زند. بیمار هم نداریم. ... همه می‌دانند که حکم زندان من غیرقانونی است. من اعتصاب غذایم را تا بی‌نهایت ادامه خواهیم داد، مگر آنکه نه تنها درخواست‌هایم فوراً اجابت شوند، بلکه دروغ‌هایی که گفته شده نیز رسماً پس گرفته شود (1384/03/06 ایلنا -).



جنجال رسانه‌ای در خصوص وضعیت گنجی ادامه پیدا کرد و افراد دیگری هم وارد معرکه شدند تا وی پیروز این ماجرا شود. از جمله عبدالله نوری در دیدار با خانواده اکبر گنجی باز هم بر زندانی بودن گنجی به دلیل ابراز عقیده گفت: تأسف می‌خورم که چرا گنجی و امثال گنجی به خاطر ابراز عقیده در زندان به سر می‌برند».

سرانجام مسئولان زندان بر اساس مسئولیت خویش و برای بی‌نتیجه گذاشتن تبلیغات رسانه‌های معاند به گنجی مرخصی استعلاجی دادند که هفت روز به طول انجامید. اما گنجی در اولین روز مرخصی هفت روزه استعلاجی، یک کنفرانس مطبوعاتی در منزل خود راه انداخت و در حضور خبرنگاران اعتصاب غذای خود را شکست، اما تأکید کرد که از مواضعش کوتاه نیامده است!

پس از بازگشت به زندان، در اواخر بهار سال 84، شایعه مرگ گنجی در رسانه‌ها منتشر شد که مدیرکل زندان‌های استان تهران اعلام کرد وی در سلامت کامل به سر می‌برد. سپس دولت‌های غربی به این ماجرا وارد شدند و مشخص شد که همه این ماجرا پروژهای برای چهره‌سازی در اپوزیسیون نظام بوده است. دولت آمریکا خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط اکبر گنجی شد و این درخواست یک روز پس از آن صورت گرفت که خانواده گنجی خواستار کمک سازمان‌های حقوق بشر بین‌المللی برای آزادی وی شدند. (بی بی سی 1384.04.09).

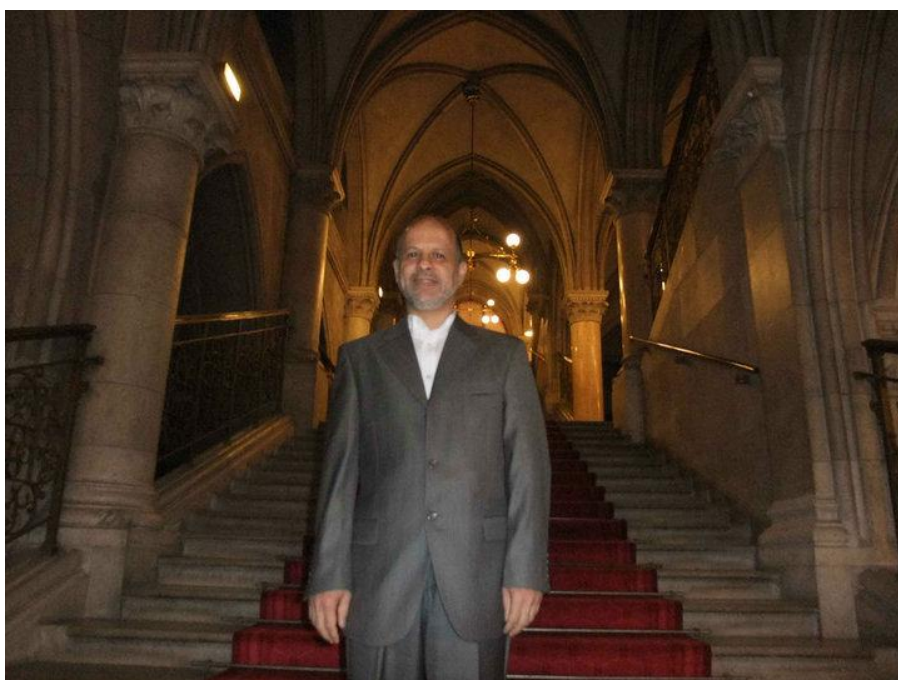
که خودش درخواست کمک نکرده بلکه همسرش درخواست نموده است.



جبهه مشارکت ایران اسلامی در این ماجرا فعالانه با صدور اطلاعیه و ارائه انواع اخبار نادرست شرکت داشت. این تشکل طی اطلاعیه‌ای نسبت به سلامت اکبر گنجی، روزنامه‌نگار پیگیر قتل‌های زنجیره‌ای پائیز 77 ابراز نگرانی کرد و به مسئولان جمهوری اسلامی هشدار داد هر اتفاقی که سلامت گنجی را در معرض تهدید قرار دهد لکه سیاهی باقی می‌گذارد که شرمندگی آن تا ابد برای همه مسئولان وجود خواهد داشت (رادپو فردا 1384 / 04 / 13) این تشکل هماهنگ با گنجی که رهبری نظام را مسئول جان خود معرفی کرده بود، تلویحاً همان ادعا و تهدید را مطرح نمود.

چند روز بعد کاخ سفید دوباره در این باره اطلاعیه داد و اعلام کرد که جورج بوش از حکومت ایران می‌خواهد اکبر گنجی را فوراً آزاد کند و به او اجازه دسترسی به مراقبت‌های پزشکی لازم را بدهد.

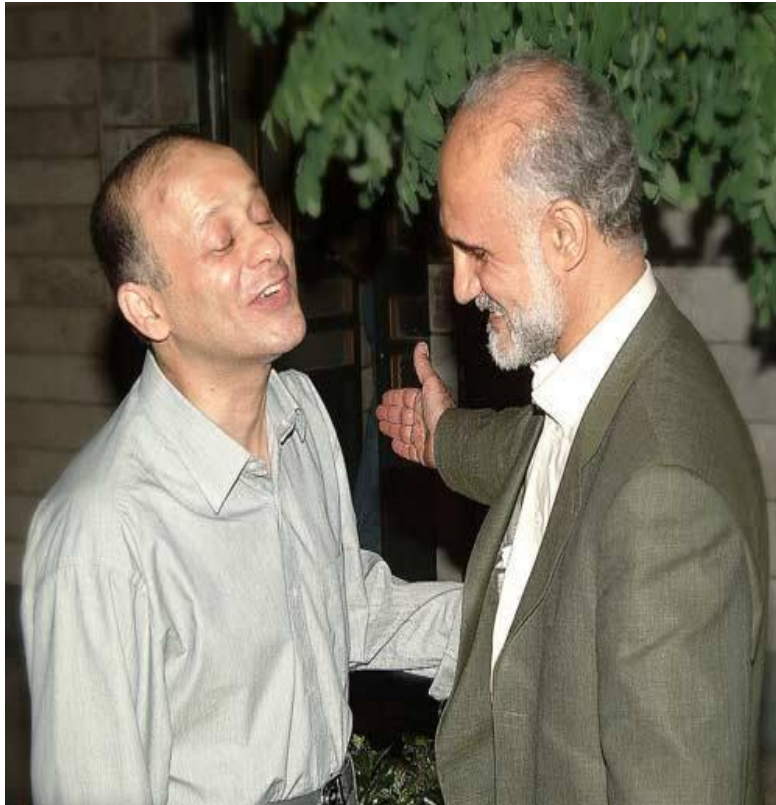
سخنگوی کاخ سفید گفت بوش از گزارش‌های اخیر دایر بر وخامت شدید سلامتی آقای گنجی ناراحت است و رفتار دولت ایران دایر بر منع دسترسی گنجی به خانواده‌اش، معالجات پزشکی و وکالت حقوقی او را شدیداً نگران کرده است (اخبار روز - ر 1384/04/22).



فرانسه و همچنین سفارت انگلیس به نمایندگی از اتحادیه اروپا از ایران درخواست کردند گنجی را آزاد کند.

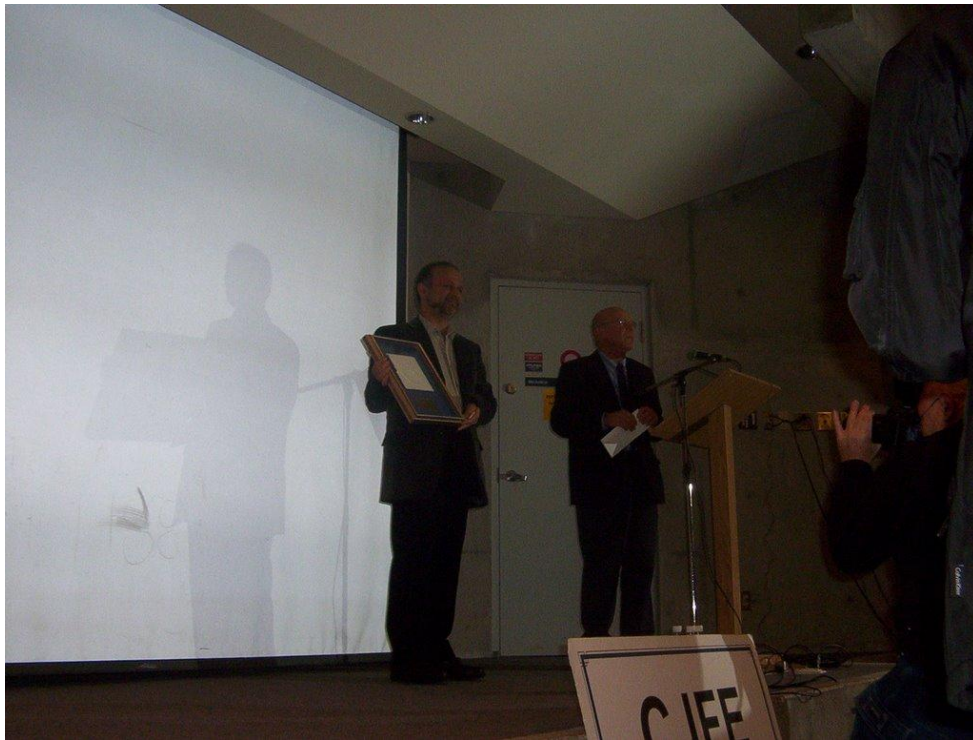
عوامل رسانه‌ای معاندان نظام در داخل کشور هم به این ماجرا دامن می‌زدند. رضا خجسته‌رحیمی در مقاله‌ای با برکشیدن گنجی به عنوان فصل مشترک همه مخالفان و معاندان نظام جمهوری اسلامی، و ضمن تأیید افکار و اندیشه‌های او نوشت: اکبر گنجی این روزها، همه را در برابر یک آزمون سخت قرار داده است، آزمونی آنچنان متنوع که هر فرقه و گروه و جریانی را در ایران راه‌گیزی از آن نیست. از پوزیسیون اصلاح طلب تا پوزیسیون اقتدارگرا و از اپوزیسیون پیشرو تا اپوزیسیون میانه، از سیاستمدار و حکومتی تا دانشجو و جریان روشنفکری و از دوستان دیروزین تا دوستان امروزین همگی امروز ناگزیر از توضیح نسبت و نگاه خود به پدیده‌های به نام اکبر گنجی هستند. بدین ترتیب اکبر گنجی تبدیل به یک فراخوان شده است. فراخوانی در برابر ظلم از یک سو و فراخوانی در نكوهش رادیکالیسم از سوی دیگر. فراخوانی در صداقت اصلاحی از یک منظر و فراخوانی در سکوت مصلحت‌جویانه از منظری دیگر. فراخوانی در دفاع از حقوق بشر از یک سو و فراخوانی در بی‌اعتقادی یا حداقل بی‌اعتنایی به حقوق بشر از سوی دیگر. اینچنین است که اکبر گنجی امروز خود به علامت سؤالی نیز تبدیل شده است که در نسبت سنجی هر جریان مدعی اصلاحات و تحول می‌توان

آن را محک قرار داد و به نسبت ادعا او را مدعی خواند. گنجی از هیچ کس، هیچ نهادی و هیچ گروهی کمک نطلبیده و کسی را پیاده نظام اندیشه خود نخواست است. این تنها همسر اوست که دست کمک آن هم نه به نهاد یا گروهی در داخل کشور که به نهادهای حقوق بشری بین‌المللی دراز کرده است. ... بنابراین راهی پیش روی نیست جز دفاع همه‌جانبه از آزادی اکبر گنجی با رعایت پیش‌شرط‌هایش. (مقاله رضا خجسته‌رحیمی با عنوان اکبر را زنده می‌خواهیم، هم در اندیشه، هم در جسم / گویانیوز - 05/05/1384).



نامه ظاهراً ملایم سرورش خطاب به علما و مراجع نیز در جای جای تعجب و تأمل داشت، زیرا وی همواره نسبت به علمای حوزه موضعی متکبرانه و موهن داشته و حاضر نبود درخواستی از آنان داشته باشد: سال‌هاست آدمیزادهای را دربند کرده‌اند و چنان بر او تنگ گرفته‌اند که برای رهایی چنگ تطاول در رشته حیات خود زده است. اکبر گنجی را می‌گوییم. این نظام ولایی که با ناقدان خویش چنین ترشی و درشتی می‌کند والله پالایشگرانی مهربان‌تر از آنان پیدا خواهد کرد. آیا نوبت آن نرسیده است که اکابر قوم با ارشاد خویش جانی را از هلاکت و سلطانی از سوء سیاست برهانند و به جهانی مبهوت و منتظر پیام دهند که روح مسلمانی از این بی‌رسمی‌ها و ستمگری‌ها بیزار و بیگانه است. اینان اگر از دوستانند مستحق مروتند و اگر از دشمنانند مستحق مدارا، و به هیچ حال سزاوار زنجیر و زندان نیستند و عتابی که می‌کنند اگر با امام جابرست، افضل الجهادست و اگر با امام عادل است شایسته داد، نه بیداد است. در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. هرچه زودتر نیکوتر و مسعودتر. با کریمان کارها دشوار نیست (نامه سرورش خطاب به . مشایخ و مراجع عظام ایران امروز -) 07/05/1384 (

انجمن صنفی روزنامه‌نگاران در اقدامی تند خواستار اعتصاب غذای یکروزه روزنامه‌نگاران در دفاع از گنجی شد. این انجمن در برابر تضييع حقوق گروه زيادى از روزنامه‌نگاران در مطبوعات متعلق به اصلاحيه‌طلبان در آن سال ها كاملاً ساكت بود، ولى در مورد گنجى فعالانه به اقدامات تند دعوت مى‌كرد و انتظار داشت روزنامه‌نگاران هم به درخواستش پاسخ بدهند كه چنين نشد. حتى دعوت معصومه شفيعى، همسر اكبر گنجى، براى تحسن عمومى در برابر دفتر سازمان ملل متحد در تهران هم نتيجه‌اى نداشت. (راديو فردا - 09/05/1384).



نهضت آزادی نیز در مورد وضعیت اکبر گنجی بیانیه‌ای صادر کرد و وضعیت گنجی را مسئله‌ای در سطح یک بحران ملی توصیف نمود که با رویکار آمدن دولت نهم توسط گروه‌هایی دامن زده می‌شود: شرایط برای کشورمان روز به روز بحرانی‌تر می‌شود و در میان ده‌ها مسئله گوناگون، میهنمان بیش از هر زمان دیگر نیازمند آرامش و ثبات است. ناباورانه این تحلیل یا گمان تأیید می‌شود که گروهی در نظر دارند با استفاده از فضای فراهم شده پس از انتخابات مجلس هفتم و ریاست جمهوری، در آستانه مراسم تحلیف و آغاز به کار رئیس جمهوری جدید، با ایجاد بحران‌های تازه زمینه را برای استفاده از قوه قهریه، به عنوان تاکتیکی جدید در خدمت استراتژی النصر بالرعب، خویش فراهم سازند. به اعتقاد اعضای نهضت آزادی، رفتارهای غیرقانونی، غیر عقلانی نمایانگر لجبازی در پرونده اکبر گنجی، دستگیری وکیل پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و عضو هیئت مدیره کانون وکلا و زمزمه‌هایی درباره بازداشت و برخورد با برخی دیگر از فعالان حقوق بشر و ترور محکوم معاون دادستان تهران، قطعاتی از یک موزائیک هستند که تکمیل آن بزرگترین خطر را برای منافع و امنیت ملی و فرآیند دموکراسی رقم خواهد زد (ایلنا - 14/05/1384).

هاشمی رفسنجانی از دیدار خود با رئیس قوه قضائیه درباره حل مشکل اکبر گنجی خبر داد (1384.04.06 ایلنا) و انجمن قلم کانادا با ارسال نامه‌ای به پال مارتین، نخست وزیر کانادا از وی

خواست با اعمال فشار بر مقامات قضایی جمهوری اسلامی خواستار آزادی بی قید و شرط اکبر گنجی و سایر زندانیان عقیده از زندان شو. د. (رادیو فردا - 26 /05 /1384).



معاون وزارت امور خارجه ایتالیا نیز از دولت جدید ایران درخواست نمود گنجی را آزاد کند (15 /05 /1384. ایران امروز).

پس از این فشارهای رسانه‌ای به قوه قضائیه، فاز دیگری از این ماجرا آغاز شد که در واقع برای نجات گنجی از مهلکه‌ای بود که خودش فراهم آورده بود. وی ادعا کرده بود اعتصاب غذایش را تا بی‌نهایت ادامه می‌دهد و هنگامی که فشارهای بیرونی بر قوه قضائیه در ادامه مجازات گنجی بی‌تأثیر ماند، حامیان وی را به دعوت از او برای شکستن اعتصاب غذا کشانید. شیرین عبادی، یوسف مولایی (وکیل دیگر گنجی) و دبیر اول گزارشگران بدون مرز طی نامه‌هایی به گنجی از او خواستند اعتصاب غذایش را پایان دهد.

اکبر گنجی که متوجه شده بود ممکن است برای خوش آمد غربی‌ها به روزگار آن منافق زبان بسته‌ای بیافتد که به دستور مسعود رجوی نمایش خودسوزی در اروپا را قرار بود بازی کند و فکر می‌کرد که در آخرین لحظه نجاتش خواهد داد اما بدبخت به دست خودش قربانی مطامع رجوی همدست با صدام شد، بالاخره تسلیم ضوابط قانونی بازداشتگاه شد. همانجا معلوم شد که گنجی یک لاف‌زن دروغگو است.



گنجی در پاسخ به این درخواست‌ها دست از اعتصاب غذا برداشت و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، در مراسم «پاسداشت آزادی و سلامتی اکبر گنجی»! گفت: «گرفتاری بزرگ ما ایرانی‌ها این است که تعادل نداریم». رجبعلی مزروعی با اشاره به فرجام ناخوشایند بسیاری از دلسوزان و مصلحان کشور که سعی می‌کردند به آرامی و توأم با خرد به اصلاح امور بپردازند افزود: به نظرم معدل جامعه ما از جهات گوناگون با دموکراسی همخوانی ندارد. همه ما باید از خانواده و جمع دوستان گرفته تا جمع‌های بزرگتر، باید به گسترش فرهنگ دموکراسی کمک کنیم وگرنه خشونت باز هم می‌ماند» به گفته مزروعی، حفظ اندیشه گنجی مستلزم حفظ حیات گنجی است (ایلنا - 21 /05 /1384).



سرانجام اکبر گنجی در اواخر سال 1384 آزاد شد و یکی از تندورهای اصلاح طلب به نام خجسته رحیمی به دروغ و با وقاحت گفت: وی برای تأثیر گذاشتن بر امکان مذاکره ایران با آمریکا آزاد شده است! او در وبلاگش نوشت: اکبر گنجی آزاد شد. این خبر یگانه بود و هیچ کم نداشت. باید تأسف خورد برای نظامی که گنجی را تنها پیش از مذاکره با آمریکا آزاد می‌کند. آقایان زور سنبه را نمی‌پذیرند مگر آنکه پرزور باشد. روزگار غریبی است. گزارش من از آزادی گنجی در روزنامه شرق فردا را می‌توانید همین الان در ادامه بخوانید. اکبر گنجی روزنامه‌نگار زندانی، شنبه‌شب در ساعات پایانی روز با پشت سر گذاشتن زندگی در زندان و پایان دوران محکومیتش، به خانه بازگشت (تلخ‌مرگی‌ها - 27/12/1384).

جوایز غرب برای تشویق به هتک مقدسات و ارزش‌ها

آزادی گنجی از زندان پایان ماجرای او نبود، بلکه تازه آغازی بود بر نتیجه‌گیری سرمایه‌گذاری‌هایی که غرب روی او کرده بود. وی بلافاصله پس از آزادی از زندان در صدد برآمد تا از کشور خارج شود ولی به دلیل نداشتن گذرنامه برای مدتی نتوانست. اما در همین حال و حتی در طول مدتی که وی در زندان بود، محافل غربی جوایز متعددی را به وی دادند که از آن جمله باید به عضویت افتخاری اکبر گنجی در انجمن قلم (پن) سوئد، جایزه بین‌المللی شهر سبینا ایتالیا به گنجی به عنوان خبرنگار سال، جایزه قلم طلایی سال 84 از سوی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، جایزه کلوب ملی مطبوعات آمریکا، جایزه روزنامه‌نگاران کانادایی برای آزادی بیان، و به ویژه جایزه مطبوعاتی آبوت از سوی مجلس عوام انگلیس به خاطر مبارزات وی برای دموکراسی پارلمانی در ایران را نام برد.



این جایزه آخر، وابستگی و همسویی گنجی با سیاست‌های استعماری دولت انگلیس علیه ایران را به طور آشکار نمایان ساخت. البته در داخل نیز انجمن صنفی روزنامه‌نگاران وی را به عنوان یکی از پنج روزنامه‌نگار برتر سال معرفی کرد. اعطای این جوایز چنان پیاپی و پر تعداد بود که همسر وی ذوق زده در گفت و گو با رادیو فردا (رادیوی وابسته به سیا) اظهار داشت: «[اعطای این جوایز] نشانه وجدان بیدار جامعه بین‌المللی نسبت به نقض حقوق بشر در ایران است. اهدای جوایز در بالا بردن روحیه خانواده گنجی مؤثر بوده است. امیدوارم که در شرایط کنونی دادن این جوایز، این حمایت‌های بین‌المللی و حمایت‌های داخلی موجب شود که پرونده آقای گنجی به یک سرانجام مثبتی برسد (رادیو فردا - 30/08/1384).

در یک مورد یک جایزه پانصد هزار دلاری به وی داده شد.

خروج از ایران و پروژه ارتباط با چهره های دانشگاهی و فرهنگی غرب

گنجی پس از خروج از ایران ابتدا مدعی شد که پس از دریافت جوایزش بازخواهد گشت، اما در عمل وی چنین نکرد و به یارگیری از میان چهره‌های فرهنگی و دانشگاهی غرب برای تقابل با نظام جمهوری اسلامی و اسلام پرداخت. در این باره وی گفته بود: همانطور که من بارها در گذشته تأکید کرده‌ام، ما برای جنبش دموکراسی‌خواهی ایران به حمایت معنوی جامعه مدنی جهانی و روشنفکران بزرگ جهان و جامعه جهانی نیاز داریم. (دیدار اکبر گنجی با یورگن هابرماس، فیلسوف سرشناس آلمانی / شرق - (10/04/1385).

دیدار و گفتگو با کسانی چون هابرماس، آنتونی گیدنز (نظریه‌پرداز)، دیوید هلد (نظریه‌پرداز جامعه مدنی)، فرانسیس فوکویاما (نشریه‌پرداز ضد اسلام)، رابرت بلا و... در همین راستا بود. به علاوه، همکاری با دولت ایالات متحده و کشورهای غربی دیگر نیز در دستور کار گنجی قرار داشت. رادیو آلمان در گزارشی آشکار همکاری اکبر گنجی با نومحافظه کاران آمریکا را اعلام و البته تحلیل کرد که این همکاری باعث از بین رفتن موقعیت وی در داخل ایران می‌شود و به همین دلیل بهتر است که پنهانی باشد های داخلی (روشنگری - 17/04/1385).



حمایت از مذاکره با آمریکا، همسویی با عملیات براندازی غرب

گنجی به صراحت مدافع مذاکره با آمریکا بوده و از این جهت حمایت دولت آمریکا از وی معنی‌دار می‌شود: «منافع ملی ما ایجاب می‌کند که ایران با آمریکا وارد مذاکره مستقیم بشود نه در زمینه هسته‌ای که در همه زمینه‌ها. منتهی این مذاکرات باید شفاف، علنی و در حضور شهروندان صورت بگیرد (راديو فردا - 21/03/1385).

پارلمان اروپا در تیرماه 1384 در نامه‌ای به گنجی نوشت: «گنجی گرامی، به عنوان صدر هیئت ایران در پارلمان اروپا بسیار علاقمند بودم که شما را در برلین ملاقات کنم تا در آزادی خوشآمدگو باشم و چون این خواست متأسفانه به لحاظ زمانی ممکن نیست، از این طریق پیام سلام خود را برایتان ارسال می‌دارم. خبر آزادی شما اسباب مسرت زیاد و سبکباری ما نمایندگان پارلمان اروپا شد. پارلمان اروپا در بیانیه‌های متعددی و به کرات زندانی کردن شما را غیرقانونی دانسته و خواستار آزادی شما شده است. در طول حبس، به ویژه در زمان اعتصاب غذای شما ما چندین بار درخواست ملاقات با شما را نمودیم، که همگی از جانب طرف ایرانی ما رد شدند. شما آقای گنجی امروز دیگر باره نشانی از توانایی و امید برای مردم ایران هستید. من به شما اطمینان می‌دهم که تمام امکاناتم را به کار خواهم گرفت، تا به حل صلح‌آمیز مشکل اتمی کمک کنم و همزمان وضع حقوق بشر در وطن شما را در دستور کار قرار دهم. پارلمان اروپا چندین بار شکنجه، اعدام و تضعیقات در مورد اقلیت‌ها در ایران را محکوم نموده است. در اینجا مایلیم که تداوم حمایت خود را تضمین نمایم. بسیار خوشنود خواهیم بود که شما را در یکی از جلسات هیئت ایران پارلمان اروپا خوشآمدگو باشیم. من امیدوارم که شما دعوت ما را بر ای آینده‌ای نه چندان دور بپذیرید. (نامه پارلمان اروپا به اکبر گنجی/ روشنگری - (1385/0420).



در پاسخ به حمایت‌های غرب، گنجی پس از خروج از ایران در مراکز مختلف و به ویژه در محافلی که علیه جمهوری اسلامی ایران به برنامه‌ریزی می‌پردازند سخنرانی کرده و راهکارهای مناسب برای ضربه زدن به نظام را به آنها گفته است: ایده تغییر رژیم ایران از طریق نظامی یا تهدید به اقدامات نظامی باید جای خود را به ایده تغییر رفتار و ساختار رژیم کنونی ایران، و واداشتن آن به پذیرش حکومت قانون و برگزاری انتخابات عادلانه و آزاد، اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز، و به رسمیت شناختن حق مردم ایران در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان بدهد (سخنرانی اکبر گنجی در شورای روابط خارجی آمریکا / گویانیوز - 11/12/1385).

باور به لیبرالیسم و فمینیسم و مارکسیسم

گنجی از نظر اعتقادی هیچ باوری به اسلام نداشته و سراسر به گرایش‌ها و اندیشه‌های غربی دل باخته است. وی پس از آزادی از زندان خطاب به اصلاح‌طلبان گفت: تمام آموزه‌های لیبرالی را قبول دارم و بیان می‌کنم، اما نام آن را می‌گذارم دموکراسی، اگر کسی به آموزه‌های لیبرالی اعتقاد دارد باید صادقانه آن را به زبان آورد. بر اساس اندیشه پلورالیسم حق در انحصار هیچ کس نیست و همه قومیت‌ها، دیدگاه‌ها و سبک‌های مختلف زندگی امکان بروز دارد (ایلنا - 02/03/1385). این دیدگاه حتی فراتر از آن چیزی است که در جوامع غربی دیده می‌شود. رسیدن به چنین رویکردی مستلزم عبور از مرزهای هویتی خود و پا گذاشتن بر هر آن چیزی است که با هنجارهای غربی

سازگاری و مطابقت ندارد. تسلیم شدن و پذیرش گرایش‌هایی که زمان آنها گذشته هم در باورهای گنجی جای تأمل دارد:

« من از برابری زن و مرد دفاع می‌کنم، من از ایده فمینیست‌های لیبرال و حقوقی دفاع می‌کنم. من از عرصه خصوصی که نهاد خانواده باید دموکراتیک شود حمایت می‌کنم. (گفتوگوی عفت ماهباز با اکبر گنجی / گویا نیوز - 31/06/1385).



مارکسیسم به عنوان یک فلسفه انسان‌گرایانه، که پشت پرده نظام سرمایه‌داری و بهره‌کشی را آشکار می‌کند، همچنان قابل دفاع است. این نوع از مارکسیسم مدرنیته و غرب و ارزش‌هایش را با آغوش باز می‌پذیرد و ظرفیت آن را برای ایجاد حیات برای بشریت قدر می‌نهد. آموزه مارکس ساختن بدیل برای سرمایه‌داری در چارچوب دستاوردهای دوران مدرن بود. به این معنا سوسیالیسم همچنان زنده و با طراوت است (گفتوگوی اکبر گنجی با مارشال برمن / گویا نیوز - 25/08/1385).

انکار دین

پروسه ذوب شدن گنجی در تفکرات غربی و از دست دادن و نفی هویت ملی و مذهبی خود پس از حضور او در خارج از کشور بسیار تند شد و در مراحل شتابناک پرده‌های مختلفی از این پروسه آشکار گردید. البته پیش از این و در دوران زندانی بودنش، عمادالدین باقی در واکنش به سخنان اکبر گنجی - که وی را عامل ارگان‌های امنیتی نظام دانسته بود - گفته بود گنجی از دایره دین خارج شده است. وی افزوده بود گنجی به مرور زمان به رادیکالیسم در ابعاد مختلف رو آورده و از دایره دین گذر کرده و راه دیگری را برگزیده است. وی همچنین گفته بود من مفاهیم دینی به حقوق بشر رسیدم، اما گنجی تنها راه تحقق حقوق بشر را گذر از برخی مفاهیم دینی می‌داند (گویا نیوز - 06/1384/07).

وی بر اساس برداشت‌های غربی معتقد است، ریشه ادیان مهم جهان در خاورمیانه است و امروزه این ادیان موجب بدبختی و مصیبت هم برای مردم این منطقه و هم مردم جهانند.

وی در مقاله‌ای با عنوان «رابطه اسلام با غرب، دین در حیطه صلح» بر لزوم مطابقت اسلام با دیدگاه‌های غربی تأکید کرده است. این امر مستلزم عرفی شدن دین و به عبارت دیگر نفی منشأ الهی آن است. او استدلال می‌کند که دین و احکام دینی با منطق و عقل ناسازگارند.

صریح‌ترین مقالات گنجی که متضمن انکار مفاهیم و احکام و عقاید دینی و به ویژه شیعه است، در سلسله مقالاتی بوده با عنوان «قرآن محمدی».

وی در این مجموعه مقالات مدعی شد که قرآن کلامی بشری و از سوی پیامبر (ص) است. این حرف را پیش از او عبدالکریم سروش گفته بود. همچنان وی در ادامه اظهارات هتاکانه خود منکر وجود امام عصر (عج) شد و ادعا کرد: دوازدهمین امام شیعیان (حضرت مهدی) وجود خارجی ندارد، امام غائب، بر ساخته نزاع‌های خانوادگی بر سر ارث و میراث است. پس از انتشار این مقاله آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ استفتاءهایی در خصوص این اظهارات گنجی می‌شد بیان نمود: هرگاه ثابت شود کسی این گونه سخنان را گفته است به یقین مرتد است و از نظر علمای اسلام پاک نمی‌باشد».

وی در اظهار نظری پیرامون کاریکاتورهای موهن که در برخی نشریات اروپایی منتشر شد از این منظر آنها را محکوم کرد که موجب تشدید تخاصمات می‌شوند. این بدان معناست که نفی توهین به ساحت حضرت پیامبر از دیدگاه وی اهمیتی ندارد رسیدن به آن است. اما اگر به دنبال صلح هستید، این راه درستی نیست (امروز - 1385 / 03 / 19).

جنبه دیگر نگاه گنجی به دین این است که تلاش می‌کند هر آنچه را با منطق و عقل بشری قابل توضیح نیست نفی کند و نپذیرد. این همان رویکرد الحادی است که در غرب ریشه داشته و بر اساس آن دین به امری بشری تقلیل یافته است: دو باور زیر را در نظر بگیرید:

الف- زندگی پس از مرگ وجود دارد. ب- زندگی پس از مرگ وجود ندارد. هیچ یک از این باورها، معرفت نام ندارد. باور باید صادق باشد. گزاره «حیات پس از مرگ» وجود در اد صادق است، اگر و تنها اگر، حیات پس از مرگ وجود داشته باشد. این حکم در خصوص باور دیگر هم که مدعی است «حیات پس از مرگ وجود ندارد» صادق است. پس، در عقلگرایی انتقادی سخن بر سر توجیه باورها است. (قرآن محمدی - عقلگرایی و ایمانگرایی/ اکبر گنجی رادیو زمانه - 1387 / 06 / 02).

ترجیح حقوق بشر بر احکام اسلام

چنان که عمادالدین باقی در مورد دوستش گفت، اولویت حقوق بشر بر احکام و آموزه‌های اسلامی در نظر گنجی محرز است. وی معتقد است، حقوق بشر غربی باید مبنا قرار گیرد و احکام اسلامی بر اساس آن سنجیده و در آنها تجدید نظر شود: حقوق بشر، خواه حقوق بشر اقتصادی اجتماعی، و خواه حقوق بشر سیاسی بین‌المللی بر دین تقدم دارند، یعنی تا نیازهایی که حقوق بشر ضامن تأمین آنهاست برآورده نشوند نیازی نیست که دین ناظر به آنهاست پدید نمی‌یابد. بنابراین، دین نمی‌تواند به حقوق بشر بی‌توجهی کند، چراکه با این کار مانع از آن می‌شود که نیازهای عالیتر بشر که او را نیازمند به دین می‌کند شکوفا شود (دین و حقوق بشر / اکبر گنجی / روز آنلاین - 21/01/1386).



نیازهای عالی تر بشر از نظر گنجی احتمالاً هم جنس بازی و امثال آن است که لیبرال-سکولار غرب آنرا ترویج می‌کند؟!

اهانت به ساحت مقدس حضرت زهرا(س)

گنجی در نقد رویکرد شریعتی به دین، آن قسمت از اندیشه‌ها و مواضع او را که نزدیکی بیشتری با اسلام و تشیع دارند، به شدت مورد نقد و نفی قرار می‌دهد. هدف وی از این نقد، یکی آن است که با حمله به شخصیتی مانند شریعتی طیف زیادی از مخاطبان را به خود جلب نماید و از سوی دیگر با طرح این گونه مسائل برداشت‌های خاص دیگری را تلویحاً به ذهن مخاطب القاء نماید، از جمله اهمیت بیش از حد دادن به نقش شریعتی در پیروزی انقلاب، استفاده از حفره‌های موجود در نوشته‌های او برای تأیید برداشت‌های خود از دین و ناکافی نشان دادن دین برای تأمین نیازهای امروز

و... او در این مسیر تا آنجا پیش می‌رود که به بهانه نقد شرعی به نفی الگو بودن حضرت زهرا (س) برای زنان می‌پردازد و قرآن و اسلام را در همان چهارچوب آپارتاید جنسیتی قرار میدهد.

نفی الهی بودن قرآن و تحدی‌های آن

گنجی در مجموعه مقالات «قرآن محمدی» شامل محورهایی مانند «بی دلیل ختم نبوت»، «خدای سخنگو و پیامبر نامه‌رسان» «پیامبر راستگو و صدق مدعیات» و... قرآن کریم را به عنوان کلام‌الله رد کرده و آن را سخنان پیامبر می‌شمارد و همچنین به نفی خاتمیت پیامبر عظیم‌الشأن مبادرت می‌نماید. این مقالات پر حجم مملو است از استدلال‌ات بیهوده و سفسطه‌آمیز و مبتنی بر بافته‌های ملحدان غربی و یهودی که برای نفی حقانیت اسلام با نفی قرآن و جایگاه پیامبر اکرم (ص) می‌پرداختند.

وی سندیت داستان‌های تاریخی و برخی مطالب نقل شده در قرآن را با علوم تجربی متعارض دانسته و در حالیکه هیچ کس ادعای همسانی معرفت الهی با پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی را نداشته است، اکبر گنجی در حالیکه فکر می‌کند به کشف جدید تاریخی رسیده ذوق زده می‌گوید.

طوفان نوح، عمر نوح، گرفتار شدن یونس در شکم ماهی، فرار قوم موسی از دریا و غرق شدن فرعون در آن، شقالقمر، قوم ثمود و شتر صالح، کشته‌شدن جوان به دست خضر، مسخ یهودیان و... مخالف عقل و در تعارض با علوم تجربی است و بسیاری از قائلان به کلام‌الله بودن قرآن، این داستان را تأویل می‌کنند. تأویل داستان به سود یافته‌ها و برساخته‌های آدمیان (مدرنیته)، معنایی جز پذیرش شکست تحدی ندارد. ... مدعیات جهان‌شناسانه و تاریخی قرآن در دوران ماقبل مدرن، واقع‌گرایانه تفسیر می‌شدند. در دوران ماقبل مدرن، مؤمنان در جهان تک‌منبعی زندگی می‌کردند. کلام و حیانی، تنها منبع معرفت و معیشت بود. (اظهارات جدید اکبر گنجی درباره آیات قرآن / عصر ایران 1387/04/11).

تمامی ادعاهای مطرح شده از طرف اکبر گنجی در سطحی است که عوام قشری یهودی مسیحی و مشرکان و مری نافقان نیز در گذشته و در ادوار مختلف به آنها اشاره کرده اند و البته همانطور که خودش می‌گوید برای کسی که نخواهد اعتقاد به خدا و معاد داشته باشد پیدا کردن بهانه‌ها همواره وجود داشته و دارد و بویژه دیدگاه اسلام عزیز به معاد دارای گوهری ایمانی و یگانه است. لکن تنها نگاهی به جهان بینی و آموزه‌های دین مقدس اسلام و سنت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (س) حقانیت اسلام عزیز برای هر انسان منصف و فطری پاک سرشت مبرهن است.

دفاع از همجنس‌بازی

پس از آزادی گنجی از زندان، گروهی که خود را سازمان همجنسگرایان ایران معرفی کرده بود، طی نامه‌ای به گنجی، ضمن یادآور شدن حمایت از او، خواست تا موضعش را در خصوص حقوق همجنسگرایان در ایران اعلام کند، آن هم از این منظر که اساساً گنجی روابط عاشقانه همجنس‌ها را می‌پذیرد یا نه! این واقع نوعی سنجش گرایش‌های جنسی وی بود وگرنه معنی دیگری نمی‌توانست داشته باشد. در این نامه آمده بود: جناب آقای اکبر گنجی، ما سازمان همجنس گرایان ایرانی، از فراخوان شما جهت آزادی زندانیان سیاسی حمایت می‌کنیم. ما از هر حرکت انسان دوستانه و آزادیخواهانه که تأثیر مثبتی بر وضعیت زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران داشته باشد حمایت خواهیم کرد. ما همجنسگرایان ایرانی دیگر دانسته‌ایم که با نشستن در کنج عزلت و گوشه تنهایی راه به جایی نمی‌بریم و نمی‌توانیم حقوق حقه پایمال شده مان را به دست آوریم. چهار نشریه ویژه همجنسگرایان، یک رادیو، یک سازمان، و ده‌ها گروه، و صفحه‌های اینترنتی خبر از جنبشی می‌دهد که برای رسیدن به برابری و تساوی حقوقی برای همجنسگرایان و دیگر اقلیت‌های جنسی در تلاش است. ما نام این جنبش را جنبش همجنسگرایان ایرانی گذاشته‌ایم. در تلاش ما، برای به دست گرفتن سرنوشت و احیاء حقوقمان، بالا رفتن آگاهی اجتماعی و فرهنگی مردم ایران اهمیت حیاتی دارد. بنابر تحقیقات علمی در حدود 4 تا 7 درصد از افراد جامعه بشری، همجنسگرایان و دوجنسگرایان می‌باشند. بنابر این آمار، می‌توان از آماری در حدود 4 تا 5 میلیون نفر همجنسگرا و دوجنسگرای ایرانی نام برد؛ 5 میلیون انسان که در شرایط بسیار اسف بار به سر می‌برند. پرسش اصلی ما این نیست که شما موافق اعدام همجنسگرایان هستید و یا مخالف آن؟ پرسش ما این است که مشخصاً نظر و موضع شما در مورد همجنسگرایی، به عنوان یک گرایش جنسی عاشقانه درصد قابل توجهی از افراد بشر، چیست؟ آیا بجز شیوه دگرجنسگرایی، شیوه دیگری از ارتباط عاشقانه و جنسی، همچون شیوه و هستن همجنس‌گرایانه را به رسمیت می‌شناسید؟ جناب آقای اکبر گنجی، پاسخ شما به این دو پرسش، نه پاسخ به سازمان ما، بلکه پاسخ به 5 میلیون همجنسگرا و دوجنسگرای ایرانی است. این پرسشی است که هر فعال سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، کوشنده راه آرمان‌های دموکراسی، چاره‌ای جز دادن پاسخ صریح و روشن به آن ندارد. در پایان، ما تلاش‌های بشر دوستانه شما در دفاع از حقوق بشر را عمیقاً تقدیر می‌کنیم. شما با عملکرد خود در چند سال اخیر، نشان دادید که هزینه پرداخت کردن برای مبارزه در راه برابری و آزادی چه معنایی می‌تواند داشته باشد. مبارزه شما، در بند و در آزادی، به هزینه‌ای که فرد در هماهنگی با افراد و اعضای جامعه جهانی می‌پردازد، به روشنی اشاره می‌کند. (پرسش سازمان همجنسگرایان ایرانی از اکبر گنجی / روشنگری - 1385/04/23).

مدت‌ها بعد اکبر گنجی در مقاله «همجنسگرایی: اقلیتی ناحق و فاقد حقوق؟!» پس از ذکر آرای محسن کدیور در این زمینه می‌نویسد: کدیور می‌گوید مسلمان بودن مطلقاً با همجنسگرایی نمی‌سازد. ملاک و معیار مسلمانی چیست تا بر مبنای آن ملاک بفهمیم چه چیزی با مسلمانی سازگار است و چه چیزی ناسازگار؟ ... مسیر صحیح بشری چیست؟ مگر فقط یک راه صحیح وجود دارد که بشریت باید آن را طی کند؟ آیا نفی پلورالیسم و قبول انحصارگرایی معرفتی لازمه منطقی این مدعا نیست؟ تا آنجا که من می‌فهمم، هر رفتاری که از آدمیان سر میزند (خوب و بد) عملی انسانی است؛ نه غیرانسانی یا حیوانی. همجنسگرایی همان قدر انسانی است که ناهمجنسگرایی. عدالت‌ورزی همان قدر انسانی است که ظلم و بی‌داد، با این تفاوت که عدالت از اخلاقی فضیلت است و ظلم ردیلت.»

در ادامه همین سلسله مقالات، او همجنسبازی را به عنوان یک رفتار انسانی می‌پذیرد و با استدلال خویش، محسن کدیور را هم قانع می‌کند که همین گونه بیندیشد که ظاهراً او هم با گنجی در این زمینه همسو شده است. این برداشت با استدلال موهن آرش نراقی که مدعی است اسلام و قرآن فعل لواط را نفی نکرده همسو بوده و از آنجا که همه این افراد شاگرد مستقیم و غیرمستقیم سروش بوده‌اند، احتمالاً خود سروش نیز مبلغ این نظر است. همچنین گنجیبه استدلال کدیور در خصوص علمای ابرار که نافی معصومیت ائمه (علیهم‌السلام) است باور دارد و آن را می‌پذیرد.

هنوز اکبر گنجی، عبدالکریم سروش امثال آنها درباره اعتقادات اسلامی یا الهی و ارزش های اخلاقی توحیدی و الهی که آنها آن را انسانی می‌دانند اشاره ای نمی‌کنند. ما باید منتظر بدتر از تایید همجنس گرایی از آنها باشیم، احتمالاً شیطان پرستی و دستکم پیوستن به فرقه ضاله بهائیت بطور عینی و با پوشش تبلیغاتی بی بی سی و وی او ای؟!

تمجید از روشنفکری غرب زده و نفی سیاست‌های فرهنگی نظام

توصیف گنجی از جریان روشنفکری در ایران هم بر اساس مشکل او با اسلام و تشیع و جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. وی مقاطعی از دوران پهلوی را عصر طلایی روشنفکری می‌داند و حتی به تمجید حزب توده می‌پردازد و در مقابل بعد از انقلاب را عصر تاریک شدن مشعل روشنفکری در ایران به شمار می‌آورد: فروغی خانه‌نشین شده بود و تاریخ فلسفه غرب را با عنوان سیر حکمت در اروپا می‌نوشت. شماری از دانشجویان (و فارغ‌التحصیل‌های دبیرستان حتی) برای تحصیل در خارج به خرج دولت راهی کشورهای اروپایی شده بودند. میان آنان بسیاری از روشنفکران سرشناس و دولتمردان بعدی ایران را می‌توان یافت. آنها با خود اندیشه‌های تازه غربی را آوردند. برای ارانی مارکسیسم و برای بازرگان برداشت تازه و آزادی‌خواهانه و علمگرایان‌های از اسلام طرح شده بود. در پی اشغال ایران و در سال‌های نیمه دوم دهه 1940 ایران در آستانه یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های نوزایی فرهنگی خاورمیانه قرار داشت. با سقوط استبداد رضاشاهی و در پی باز شدن فضای سیاسی، گرایش‌های فکری و فرهنگی و سیاسی گوناگونی نمایان شدند. نتیجه آن تحول ادبی فرهنگی که به دلیل استبداد رضاشاهی چندان به چشم نمی‌آمد، اینک در فضای تازه نمایان می‌شد. با انتشار شعرهای تازه نیما، تندرکیا و شاگردان جوان نیما، با انتشار بوف کور هدایت و دیگر نوشته‌های او مسیر ادبی تازه شکل گرفت. شماری از شخصیت‌های علمی به انتشار کارهای قدیم خود روی آوردند. انتشار لغت‌نامه دهخدا آغاز شد. هشتروندی فیزیکدان جوان نخستین نوشته‌های خود را منتشر کرد. هر جا که در محافل آکادمیک روش‌های کهنه حاکم بود (برای نمونه نقد ادبی که در سلطه کهنه‌گرایان بود) نشریه‌های مردم‌پسند به یاری جوانترها می‌آمدند. در این سال‌ها حزب توده شکل گرفت. ... توجه کنیم که این حزب سرچشمه نوآوری‌های فرهنگی بود. ما زبان علوم اجتماعی مدرن فارسی را مدیون نویسندگانی چون احسان طبری و امیرحسین آریان‌پور هستیم. انبوهی از روشنفکران به نام ایران سال‌های جوانی خود را در خدمت به این حزب آغاز کردند و آنجا با فرهنگ به نسبت جدید غرب آشنا شدند: شاهرخ مسکوب، نجف دریا بندری، ابراهیم گلستان، جلال آل احمد، احمد شاملو، نادر نادرپور، امیرحسین جهانگللو، احسان نراقی. ... خشونت و تعصب فضای بحث‌های روشنفکری را آلوده کرد و استبداد محمدرضاشاهی که از سال 1332 (1953) تا پایان سلطنت او مدام باقی ماند و تحکیم شد به این آسیب فرهنگی عظیم یاری رساند. ... شکلی از این برخورد خشن حتی در گفتمان روشنفکران دینی دوره بعد هم تأثیر گذاشت. گفتمان ایدئولوژیک و ضددمکراتیک شریعتی نمونه بارز این امر است. روزگار استبداد و آرزوی وقوع انقلاب و ضرورت کار انقلابی (و مبارزات مسلحانه) این خشونت را تا حدودی به‌عنوان امری ضروری نمایان می‌کردند. خاصه که در

جنبش اسلامی از همان سال‌های پس از جنگ شکلی از مبارزه مسلحانه با عنوان صریح ترور پیش می‌رفت و جنبشی که این مبارزه را ادامه می‌داد از حمایت ضمنی حتی طالقانی برخوردار بود (مشهور است که طالقانی به یکی از رهبران فداییان اسلام در خانه خود پناه داده بود). ... پس از 22 بهمن 57 حکومت موقت تشکیل شد. به سودای برگزاری مجلس مؤسسان (که بعدها به مجلس خبرگان تغییر یافت) اولین وزیر ارشاد انتخاب شد (ناصر میناچی)، کوشش در ضابطه‌مند کردن انتشار کتاب و ساختن فیلم (با رعایت آنچه حکومت اسلامی جدید به عنوان الزام پیش می‌کشید، از قبیل رعایت حجاب و اخلاق اسلامی و...) مدیریت تلویزیون و رادیو بارها دست به دست شد، اما خط اصلی آن توسعه و تبلیغ هنر و فرهنگ انقلابی و اسلامی بود. به تدریج مهاجرتر و روشنفکران آغاز شد. انبوهی از آنان یا به میل خود یا بنا به جبر کشور را ترک کردند. خوانندگان زن از خواندن منع شدند. سرنوشت موسیقی، سینما، مجسمه‌سازی و البته رقص نامعلوم بود. می‌گفتند اسلام مجسمه‌سازی را بتسازی می‌داند و با موسیقی همراهی نخواهد کرد. با فعالیت احزاب گوناگون، نشریه‌های سیاسی فراوانی منتشر می‌شدند. آنها فاقد اخبار و تحلیل‌های هنری و فرهنگی بودند. با تعطیل شدن روزنامه‌هایی چون آیندگان، میزان، دستگیری روزافزون روشنفکران، سرکوب فرهنگی شکل می‌گرفت. کانون نویسندگان عملاً غیرقانونی بود. میان اعضاء آن اختلاف‌های سیاسی شدیدی بروز کرد و توده‌ای‌ها در عمل اخراج شدند. جرم آنها هواداری علنی از حکومت اسلامی بود. در بهار 1360 عمر احزاب سیاسی، روزنامه‌نگاری سیاسی و انتشار آزادانه کتاب‌ها به پایان رسید. هم زمان با دستگیری‌های فراوانی از اعضا و هواداران سازمان‌های چپ، ملی و ملی‌مذهبی دوره طولانی «تکصدایی» فرا رسید. انگار با انقلاب و سرکوب‌های دهه 1360 فصلی از تاریخ روشنفکری ایران به پایان رسید. (درآمدی بر تاریخ روشنفکری ایران / نوشته اکبر گنجی / ایران/ امروز - 05/06/1385).

ای کاش اکبر گنجی اینجا حاضر می‌شد به صراحت از رژیم ستم شاهی پهلوی و دستگاه مخوف ساواک و کمیته مشترک ضدخرابکاری شاه و حکومت فاسد او حتی دولت‌های هویدا و حزب واحد رستاخیز ملت ایران و سلطه کامل امریکا، انگلیس و اسرائیل به ایران و نفوذ بهائی‌ها در همه ارکان حکومت ایران، حمایت می‌کرد!

نفی دفاع مقدس

بخشی از مواضع گنجی به موضوع مهم دفاع مقدس مربوط است. وی اولاً تمام جنگ‌ها حتی جنگ‌های پیامبر اسلام (ص) و قیام حضرت امام حسین (ع) را خشونت و آدم‌کشی می‌داند، آن را نفی کرده و نامقدس می‌شمارد. سپس بر همین قیاس دفاع مقدس را هم موجب بدبختی مردم ایران و دستاویزی برای جمهوری اسلامی در سرکوب توصیف می‌نماید. این برداشت در تضاد با گفته‌های حضرت امام خمینی (ره) است که دفاع مقدس را نعمت می‌دانستند. این جنگ سرمایه‌های ملی ما را نابود کرد. همه سرمایه‌های انسانی ما را و هم سرمایه‌های مادی ما را. حدود 300 400 هزار نفر در این جنگ شهید شدند، حدود یک میلیون نفر در این جنگ مجروح شدند، حدود یک هزار میلیارد دلار خسارت مادی این برای ما داشت. این جنگ بسیار بسیار مدار توسعه اقتصادی در دنیا حذف کرد و سال‌ها باید می‌کوشیدیم و بکوشیم تا به قبل از جنگ برگردیم، به لحاظ اقتصادی. اساساً هیچ جنگی مقدس نیست، من جمله جنگ ایران. ما هنوز امکان صحبت کردن راجع به جنگ را در کشورمان نداریم. رژیم اجازه نمی‌دهد راجع به جنگ صحبت کنیم و در این رژیم باید فقط از آن به عنوان یک امر مقدس یاد بکنیم و این بسیار می‌تواند برای ما خطرناک باشد. بسیار بسیار می‌تواند برای ما آفات به دنبال داشته باشد. هیچ جنگی مقدس نیست. جنگ یعنی آدم‌کشی. در آدم‌کشی من شما را می‌کشم و مرتکب جنایت می‌شوم. اما جنگ یعنی آدم‌کشی سازمان‌یافته، یعنی جنایت سازمان‌یافته. پس از این نظر هیچ جنگی مقدس نیست. ما باید بتوانیم آزادانه، به طور شفاف، علنی راجع به جنگ صحبت

بکنیم، گفتوگوی ناقدانه بکنیم و بیا بیم جنگ را بررسی‌اش بکنیم، ببینیم این جنگ آیا هیچ کمکی به ایران کرد، هیچ کمکی به عراق کرد. این جنگ باعث نابودی دو کشور مسلمان شد، یعنی ما و عراق. هیچ منفعتی نه برای ایران داشت نه برای عراق. و این بسیار بسیار کمک کرد به کسانی که ما امروز آنها را دشمن ایران، دشمن عراق و دشمن کل جهان محسوب می‌کنیم. (نظر گنجی در خصوص جنگ ایران و عراق / میهن - 24/05/1385).

اکبر گنجی توضیح نمی‌دهد که چرا او که اینگونه ضدجنگ بوده است درست درد مهران جنگ افروزترین رژیم تاریخ معاصر در کره ارض یعنی چرنه پوش پسر، تحت حمایت‌های مستند این رژیم قرار گرفته و این رژیم جنگ طلب که رسماً یک میلیون نفر را در عراق و افغانستان کشت اصلی‌ترین پناهگاه و حامی اکبر گنجی و همپایگی همایش بوده است؟!

اکبر گنجی خودش را به حماقت می‌زند و فکر می‌کند، چون او سرش را زیربرف کرده، مردم و ناظران پناه بردن او به جنگ افروزترین رژیم تاریخ معاصر (آمریکای بوش) و آمریکای اوپاما نمی‌بینند. اکبر گنجی قاعدتا و به عبارتی قطعاً با اسرائیل هم علاقمند و متعهد است چون اسرائیل دشمن‌ترین رژیم با جمهوری اسلامی ایران است. اما خوب چه ایرادی دارد که اسرائیل جنگ افروز اشغالگر خونریز و کودک‌کش است؟! همسانی مواضع اکبر گنجی با اسرائیل بر سر مسئله هسته‌ای را هم بخوانیم:

پرونده هسته‌ای

در این زمینه اکبر گنجی از اروپایی‌ها خواسته است که از مواضع خود در برابر ایران عقب‌نشینی نکنند! وی حتی به این کشورها پیشنهاد می‌کند که دانشجویان ایرانی را اخراج کنند و البته اروپا و غرب از این پیشنهاد استقبال کرده و بعدها محدودیت‌هایی را برای تحصیل دانشجویان ایرانی در رشته‌های فنی و هسته‌ای ایجاد کرد: من در اینجا با اطمینان کامل اعلام می‌کنم که مردم ایران و روشنفکران و فرهیختگان ایرانی روند مذاکرات دولت‌های غربی با جمهوری اسلامی را بر سر مسائل هسته‌ای به دقت تمام تعقیب می‌کنند. هر گونه سازش یا عقب‌نشینی‌ای از سوی شما (غرب) در این زمینه ذهنیت مردم ایران را نسبت به اروپائی‌ها بیش از پیش سیاه خواهد کرد. در حال حاضر مهمترین شیوه مقابله با نظام ایران سرگونی یا دموکراتیزه شدن نظام سیاسی ایران است و در این راه لازم است کشورهای اروپایی هم‌نوازی بیشتری نشان دهند و کلیه روابط خود با تهران را قطع کنند و برای فشار بیشتر دانشجویان بورسیه دولت ایران را نیز اخراج کنند. (اظهارات تازه اکبر گنجی در جمع تعدادی از نمایندگان پارلمان اروپایی / رجانیوز - 08/02/1386). به متن اظهارات اکبر گنجی در دستور نویس برای غربی‌ها دقت کنید؛ آیا خانی در این قد و اندازه به این بی‌شرمی در تاریخ ایران سراغ دارید؟!

نفی دیدگاه‌های اسلامی و انتساب برداشت‌های نادرست به شخصی‌تهای اصیل انقلاب وی در نقد آراء و اندیشه‌های شریعتی ضمن رد مواضع دینی او سعی کرده است که برخی برداشت‌های خاص را به شهید مطهری منتسب و ایشان را فردی غرب‌گرا و باورمند به لیبرالیسم غربی معرفی کند: اگر دکتر شریعتی در کتاب امت و امامت تکیه و تأکید روی نیاز امت به امام و به رهبر مرشد و مطاع همگان نمی‌کرد رهبری و ولایت در انقلاب و نظام حاکم چنین قداست و قدرت نمی‌یافت. برنامه‌های بعدی دفاع از مستضعفین، پنجه در پنجه انداختن استعمار و امپریالیسم و در افتادن با خارج و خارجی‌ها بیش از پرداختن به داخل و خودی‌ها، اگر نگوییم صد درصد نشأت گرفته از دکتر شریعتی است ولی حامل یادگارهایی از او است. دکتر شریعتی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به رهبری آیت الله خمینی،

عمیقانه سهیم بوده است. ... در همان روزگار شریعتی کسانی بودند که همدلانه به لیبرالیسم، دموکراسی و که حقوق بشر می‌نگریستند و مستقلانه در برابر گفتمان مسلط زمانه ایستادگی می‌کردند. برای مثال، می‌توان مواضع شریعتی را در خصوص لیبرالیسم، دموکراسی و حقوق بشر با اندیشه‌های مرتضی مطهری مقایسه کرد. مطهری می‌گفت: تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد. مطهری اعلامیه جهانی حقوق بشر و آزادی را مقدس اعلام می‌کرد. اما شریعتی، اعلامیه جهانی حقوق بشر را نفی می‌کرد. (تبارشناسی گفتمان انقلاب 1357 / اکبر گنجی / روز آنلاین - 19/04/1386). اکبر گنجی در موضوع مواضع آیت الله شهید مرتضی مطهری خوب است به اظهارات ایشان درباره ضرورت مبارزه با صهیونیست ها برای آزادی فلسطین رجوع کند و اگر جرات داشت آنرا در آمریکا و غرب منتشر کند. شهید مطهری مهمترین مسئولیت مسلمانان را نبرد با صهیونیست‌های ظالم برای آزادی فلسطین معرفی می‌کند و آنرا در عصر کنونی همپایه مبارزه امام حسین (ع) در صدر اسلام با یزید و یزیدیان کربلا مقایسه می‌کند.



آرمان‌های انقلاب اسلامی و مشروعیت نظام

در نوشته‌های گنجی، نفی ماهیت انقلاب اسلامی نیز دیده می‌شود. بدین ترتیب او پس از یک پروسه که از مخالفت با سیاست‌های نظام آغاز، به تدریج به تقابل با نظام و رهبری کشیده سپس به تدریج به نفی ماهیت نظام و موضع‌گیری علیه امام خمینی (ره) (به ویژه در زمان شرکت در کنفرانس برلین) روی آورد و در فازهای بعدی استحاله به نفی اسلام و باورهای دینی و تشیع مبادرت کرد. وی در سال 1385 در یک دانشگاه آمریکایی حضور یافت و در حالی که مورد تشویق آمریکایی‌ها جمهوری اسلامی را بدتر از رژیم آفریقای جنوبی دانسته و گفت: ما حکومت دموکراتیک ملتزم به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر می‌خواهیم. نظام موجود حاضر نیست به خواسته ما تمکین کند، پس ما تا عقب راندن آن دست نمی‌کشیم. ما هم می‌خواهیم با آپارتاید حاکم بر کشورمان مبارزه کنیم، مانند ما با آپارتاید نژادی مبارزه کرد ما با آپارتاید جنسی، قومی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی روبرویم پس مبارزه ما سخت‌تر و پرهزینه‌تر است. (سخنرانی گنجی در دانشگاه ام. آی. تی آمریکا / حماسه گنجی 09/05/1385). همین جا گنجی حاضر نشد، اسم اسرائیل را بیاورد، چرا، آیا گنجی کاملاً با صهیونیست ها همراه نیست؟!

این مواضع در جریان فتنه 88 نیز از زبان او تکرار شدند و این نشان می‌داد که فتنه بعد از انتخابات برنامه‌ای حساب‌شده بوده و زمینه‌سازی رسانه‌ای آن دست کم از سه سال قبل از آن آغاز شده بود. گنجی در مقطع فتنه 88 همه آرمان‌ها و دستاوردهای انقلاب اسلامی را نفی کرد و گفت: عدالت اجتماعی را باید بزرگترین آرمان انقلاب 57 به شمار آورد. دموکراسی و حقوق بشر در گفتمان انقلاب وجود نداشت، اما عدالت اجتماعی محور آن گفتمان بود. سه دهه شعار عدالت‌خواهی و مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی، دستاورد چندانی نداشته و مطابق داده‌های بانک مرکزی ایران، ضریب جینی جمهوری اسلامی چیزی در حدود ضریب جینی رژیم شاه است. اما مطابق داده‌های سازمان ملل متحد، نابرابری اقتصادی نسبت به زمان شاه افزایش چشمگیری پیدا کرده است. (راههای پیش روی جنبش سبز اکبر گنجی / گویانیوز - 14/12/1388).



واقعا چقدر عصبانی و ناراحت است این اکبر گنجی چرا آنقدر دروغ‌ها واضح می‌گوید؟!

نفی و توهین به جایگاه و نظرات مراجع

گنجی با مراجع هم مشکل دارد و تنها با منتظری و صانعی به دلیل همراهی آنان با مواضع غرب‌پسند علیه نظام و ولایت فقیه احساس قرابت می‌کند. وی با این فرض که مراجع علیه نظام و رهبری موضع بگیرند می‌نویسد: برخی بر این باورند که نزاع برخی از مراجع تقلید با رهبر/ دولت به سود دموکراسی است و باید از آنها حمایت به عمل آورد. این رویکردی صد درصد درست است، اگر، مراجع یاد شده به دفاع از مظلوم/حقوق بشر/ آزادی/ دموکراسی برخاسته باشند. اما باکمال تأسف باید گفت نزاع آنان با دولت هیچ ارتباطی با حقوق بشر و دموکراسی ندارد. محل نزاع، امور مهمتری است که به مواردی از آنها اشاره خواهیم کرد. نکته جالب توجه این است که مطالبات مراجع تقلید ناظر به اموری است که اگر پذیرفته شود، به نقض بیشتر حقوق اساسی مردم منتهی خواهد شد. آزادی عقیده / بیان را در نظر بگیرید. آیا مراجع تقلید موافق این حق‌اند؟ اگر یک فرد مسلمان متدین عقیده خود را درباره وحی و نبوت آزادانه بیان نماید، اینان فوراً او را تکفیر می‌کنند. به عنوان نمونه، پس از

اینکه عبدالکریم سروش نظرات خود را درباره سرشت وحی بیان کرد، مراجع تقلید با او چه کردند؟ آیت‌الله نوری همدانی به سرعت وی را خیلی بدتر از سلمان رشدی و مصیبتی بالاتر از او قلمداد کرد که باید فکر دیگری برایش در نظر گرفت. (مراجع تقلید: از خونریزی تا سنی ستیزی/ اکبر گنجی / روز آنلاین - 07/10/1389).



موضع‌گیری علیه دولت‌های نهم و دهم

گنجی هم در زمان روی کار آمدن دولت نهم و دهم در جریان انتخابات دولت دهم و فتنه 88 علیه دولت موضع گرفته است. فضیحت مواضع وی در آنجاست که او انتخابات سال 84 را مخدوش می‌داند و در مقابل، انتخابات سال 88 را به هر حال منتج به همین نتیجه می‌شمارد. همین موضع عجیب باعث شد که اپوزیسیون داخل و خارج بر او بتازند و به ویژه طرفداران جنبش موسوم به سبز در سایت‌های خود به اعترافات وی در مورد بی‌پایه بودن ادعای تقلب در انتخابات 88 سکوت نمایند. در سال 84 برگزارکننده انتخابات دولت خاتمی بود و مصطفی معین، نامزد اطلاع‌طلبان به گنجی وعده داده بود در صورت پیروزی در کابینه به او پستی خواهد داد! رد صحت انتخابات سال 84 شاید به دلیل انتظار او به پیروزی معین بوده باشد: در انتخابات سال 84 هم آقای احمدی‌نژاد را با کمک نیروهای امنیتی و نظامی و بسیج بالا آوردند. اما این بار تقلب وسعت شگرفی داشت. بسیاری از فعالین حقوق بشر و نیروهای روشنفکر و نیروهای سیاسی رادیکال در این انتخابات دور آقای کروبی جمع شدند. این را هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند. آقای کروبی در انتخاب سال 84 پنج شش میلیون رأی آورد. چطور است که با حامیان جدید، ایشان زیر یک درصد رأی می‌آورد؟ ... اگر موسوی رییس

جمهور می شد، حداکثر یک تفاوت ده درصدی در اوضاع ایجاد میشد. چون رئیس جمهور در ساختار سیاسی ایران قدرت چندانی ندارد.



حمایت از فتنه 88

اکبر گنجی هم‌هنگ با فتنه‌گران داخلی در جریان انتخابات سال 88 مدعیات خود را در خصوص نظام و انقلاب و رهبری از تریبون‌هایی که غرب در اختیار او گذاشته بود دوباره بر زبان آورد:



با این حال، مدتی بعد او اعتراف کرد که در انتخابات تقلب نشده است! اظهارات اکبر گنجی پیرامون رد «تقلب در انتخابات 88» (به استناد سخنان بهزاد نبوی، رمضان زاده، تاج زاده، عباس عبدی، خاتمی و...) و تأکید بر پیروزی احمدی نژاد در کنار تأیید بر «جنبش نبودن جنبش سبز» به یک بلبشوی کامل در محافل ضدانقلاب منجر شد. این محافل به جای پاسخ دادن درباره مستندات ارائه شده، سعی کردند عدم تعادل و آشفتگی روحی اکبر گنجی را که پیش از این «قهرمان، مبارز شجاع، ابونر و عضو اتاق فکر پنج نفره جنبش سبز در خارج کشور، معرفی می‌شد، برجسته کنند و با تحقیر و تمسخر و تخطئه و ارباب‌وی، همچنان ادعای محوری «تقلب» را معتبر قلمداد کنند. سایت بالاترین در رابطه با اظهارات گنجی نوشت: اگر باور کنیم انتخابات به دور از تقلب بوده، شعار رأی من کجاست چه اعتباری خواهد داشت و مگر نه این است که بر فرض قبول صحت انتخابات، باید بر نتیجه آن گردن نهاد؟ پس اعتراض ما نیز می‌بایست اعتراضی اقلیتی بوده باشد که رأی اکثریت را بر نمی‌تابد و این در هر نظام و مکتبی مردود است!»

دعوت به اقدام علیه نظام در داخل کشور

بخشی از مأموریت گنجی خط دادن برای ایجاد اعتراضات ساختارشکن و آشوب‌آفرینی در داخل کشور بوده است. وی در چهارچوب نظریه نافرمانی مدنی که در واقع اسم رمز آشوب است، از افشار مختلف می‌خواهد که به ایجاد تشکل‌های مختلف بپردازند و دست به اعتصاب و تظاهرات بزنند: متشکل شدن افراد در سازمان‌ها و نهادهای متنوع و متکثر، حوزه‌های مستقل از دولت خلق می‌کند و قدرت دولت را محدود می‌سازد. اتحادیه‌های کارگری یکی از چنان تشکل‌هایی هستند که از منافع کارگران در مقابل دولت دفاع می‌کنند. اگر دولت منافع کارگران را نادیده بگیرد، اتحادیه‌ها می‌توانند تظاهرات مسالمت‌آمیز اعتراضی برگزار کنند، اعتصاب فراگیر راه بیندازند، و در نهایت دولت را به پشت میز مذاکره بکشانند. وبدین ترتیب به توافق دست یابند. به همین دلیل است که جمهوری اسلامی به هیچ وجه حاضر نیست سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران را بپذیرد. نظام‌های توتالیتر نهادهای واسط بین فرد و دولت را نابود می‌کنند. (راه‌های پیش روی جنبش سبز / اکبر گنجی / گویانیوز 14/12/1388).

دعوت به اقدام بین‌المللی علیه نظام

در خارج کشور هم وی در مقاطع مختلف به تجمیع افراد و گرایش‌های اپوزیسیون برای موضع‌گیری نظری و عملی علیه نظام جمهوری اسلامی دست زده است. در فتنه 88 بلافاصله بعد از انتخابات، وی در اقدامی که با دوستانش در داخل کشور هماهنگ شده بود در خارج از کشور ترتیب یک اعتصاب غذا در برابر مقر سازمان ملل متحد را داد: اکبر گنجی اعلام کرده است که از تاریخ 22 تا 24 ژوئیه به مدت سه روز به همراهی گروهی از روشنفکران ایرانی و خارجی به اعتصاب غذا در مقابل مقر سازمان ملل متحد در نیویورک دست خواهند زد. او می‌گوید: بعد از این انتخابات مردم به صورت مسالمت‌آمیز به خیابان‌ها آمدند و اعتراض خود را به رژیم‌هایی که آرای آنها را ربود، نشان دادند. البته با توجه به ساختار سیاسی کشور، حتی اگر رژیم آرای مردم را هم می‌پذیرفت امکان اصلاح و تغییر چندانی وجود نداشت. (اکبر گنجی دست به اعتصاب غذای 3 روزه می‌زند / بالاترین - 04/1388/21).

این برنامه البته خیلی زود به ماجرای مضحک تبدیل شد زیرا افراد بدنمای با آن همراه شدند: به دنبال انتشار خبر برگزاری اعتصاب غذای روشنفکران ایرانی در مقابل مقر سازمان ملل در نیویورک، در اعتراض به کودتای انتخاباتی در ایران و سرکوب معترضین، دیروز گوگوش، خواننده سرشناس ایرانی نیز اعلام کرد که به منظور همدلی با مردم ایران به این اعتصاب غذا می‌پیوندد. (گوگوش در جمع اعتصابیون / روز - 23/04/1388).

گنجی مدعی شد که این اعتصاب غذا حداقل باعث همسویی بیشتر اپوزیسیون شده است. اما این ادعا هم از فصاحت اعتصاب غذای مذکور کم نکرد. در این ماجرا یکی از مدافعان گنجی در نوشته‌ای که بیشتر به هجوی‌های شبیه بود، از اینکه داریوش اقبالی، خواننده لس‌آنجلسی، در این اعتصاب گنجی را همراهی نکرده بود برآشفته و نوشته بود: آقای اکبر گنجی اندیشمندان امور ایرانی از بهر همبستگی با جنبش سبزهای ایران و رساندن صدای آزادی‌خواهی مردم زیر ستم ایران به گوش جهانیان، پیشگام اعتصاب غذایی سه روزه در جلوی سازمان ملل شده‌اند که از دیروز 22 جولای آغاز شده است. و در این میان، او بسیاری از آزادگان نامور و بی‌نام را برای هماسیدن (شرکت کردن) در این برنامه فراخوانده است. و همچنین خیلی از اندیشه‌ورزان و هنرمندان آمادگی خود را برای هماسش در این اعتصاب غذا به آگاهی رسانده‌اند. ولی آقای داریوش اقبالی خواننده نامدار ایرانی به فرودی (دلیلی) که او این اعتصاب غذا را در بستگری (انحصارگرایی) یک گروه ویژه خوانده است، از هماسیدن (شرکت کردن) در آن خودداری کرده است. با نگاه کردن به فهرست نام کسانی که آمادگی خود را برای هماسش در این فرآپیشی (اقدام) به آگاهی همگانی رسانده‌اند، می‌توان

نام‌های گوناگونی را دید که بازتاب‌دهنده یک گستره رنگین‌کمان هستند؛ از اندیشه‌ورزانی چون آقای اکبر گنجی گرفته تا هنرمندانی چون بانو گوگوش، آقای ابی و ستارگان هالیوود همچون آقای رابرت ردفورد و دخترش بانو امی ردفورد و بسیاری کسان دیگر. پرسش اینجاست که برآستی انگیزه آقای داریوش اقبالی در اینکه او هماسندگان در این اعتصاب غذا را کرانمند (محدود) به یک گروه ویژه کرده است، چه چیزی می‌تواند باشد؟ آن هم هنگامی که هماسندگان در این اعتصاب غذا آدم‌هایی هستند که از پیشه‌های گوناگونی برخوردارند و از کشورهای گوناگونی آمده‌اند که تنها هدف هنباز (مشترک) آنان دل‌بستگی به مردم ایران و آهنگ آستوان آنها در رساندن فریادهای آزادی‌خواهی مردم ایران بگوش جهان آزاد می‌باشد. در سه دهه گذشته یکی از شوندهای (علت‌های) زیانباری که راه‌بند برگزاری گردهمایی‌های هنباز (مشترک) سازمان‌های و هنگان‌های جورواجور کشور مداریک (حزب‌های سیاسی) ایران در برونمرز برای نشان دادن همبستگی‌شان با مبارزان درونمرزی و رساندن فریاد مردم ایران به گوش جهان آزاد می‌شود، همین کوتاه و تنگ‌گری‌های گروهی بوده است. این نمونه از خود محوربین‌یهای تنگ‌نگرانه، سازمان‌های کشورمداریک ایران را وامی‌داشت تا در این‌چنین گردهمایی‌هایی، آنها پیش از اینکه در اندیشه رساندن پیام مردم ایران به گوش جهانیان باشند، بیشتر نگران بازتاب یافتن و یا نیافتن پرچم و نشان سازمانی‌شان در گردهمایی بودند. بدون اندید (شک) این تنها انگیزه‌ای می‌تواند باشد که آقای داریوش اقبالی را از همراه شدن با فراخوان آقای اکبر گنجی، بازداشته است، به چم (به معنی) اینکه پیشنه‌ادی که آقای اکبر گنجی به هماسندگان در اعتصاب غذا در راستای خودداری کردن آنها از آوردن پرچم‌ها و نشانه‌ای سازمانی داده است. و این پیشنه‌اد باید تنها انگیزه‌ای باشد که آقای داریوش اقبالی را برافروخته است ولی او از بازگو کردن آشکار آن خودداری می‌کند، ولی به جای آن او برتری را در این می‌بیند که با بدنام کردن و چفته زدن

به کسانی که به آقای اکبر گنجی پیوسته‌اند به نام اعتصاب غذای یک‌گروه ویژه و فروکاستن ارزش این فرآیندی (اقدام) و کار آنها به یک درگیری گروهی، انگیزه نهانی خود را پنهان نگه دارد. آقای داریوش اقبالی! در آنجایی که جوانان ایران برای دست یافتن به آزادی، دموکراسی و هوده‌های (حقوق) شهروندی‌شان سینه‌های خود را سپرگلوله‌های آتشین دولت کودتا کرده‌اند، و فریاد یا مرگ یا آزادیشان و رانداز (طنینانداز) خیابان‌های سراسر کشور شده است و آنها چشم امید به پشتیبانی ایرانیان برونمرزی دوخته‌اند، برآستی باید که برافراشتن پرچم و نشان سازمانی برای شما مهندتر و مهمتر از رساندن ندای آزادی‌خواهی آنها به گوش جهانیان باشد؟ (داریوش اقبالی و اعتصاب غذای اکبر گنجی / خبرنت - (01 /05 /1388).

اما اقدام گنجی در این زمینه محدود به این معرکه نبود، بلکه او از همه مخاطبانش دعوت کرد علیه جمهوری اسلامی به محافل قضایی بین‌المللی شکایت کنند. وی در این فراخوان اهانت‌هایی را نسبت به امام خمینی (ره) و رهبری نظام مطرح کرده بود:

اکنون که بخشی از هتاک‌ها و مواضع اکبر گنجی و رفتار ضد ایرانی و ضددینی او در پیش روی ما قرار گرفته است. همه کسانی که فریب بازی‌های مکارانه و مزورانه او در دوره بازداشتش بدلیل جرائم و اعمال ضد امنیت ملی او را خورده بودند، می‌توانند دقایقی در فکر و قلب و روح خود غوطه‌ور شدند و متوجه شوند. چه مار سمی و عقرب و مارمولک خبیثی یک زندانی بیمار اعتصاب غذا کرده می‌دیدند و خواستار رهایی او برای انتقالش به بیمارستان خارج از زندان برای مداوایش شده بودند. این آدم که در سال 84 فقط خودش را یک منتقد خواستار اصلاحات و دموکراسی‌ها شدن روند نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران شده بود، اکنون تمام قد دشمن امام، رزمندگان، انقلاب و ایران و اسلام شده است.

جمع‌بندی

اکبر گنجی نمونه‌ای شاخص از طیفی است که در فرایند انقلاب با گرایش‌ها و اهداف خاصی وارد نظام شده و با پنهان کردن منویات و باورها و گرایش‌های خود، منافقانه تلاش کردند مصادر قدرت و تصمیم‌سازی را در اختیار بگیرند. این طیف که در بیت منتظری نفوذ ویرانگری داشتند، امیدوار بودند با نشستن وی بر مسند رهبری نظام، برنامه‌های خود را به‌موقع اجرا بگذارند. برنامه‌هایی که قطعاً منجر به گرفتار شدن کشور در موقعیت‌های بسیار خطرناک و ویرانگر و در نهایت در افتادن به دامن غرب می‌شد. این مدعا از آنجا اثبات‌پذیر است که یک سر این طیف به به جریان نهضت آزادی وصل بود (که در موقعیت‌های مختلف حمایت نهضت از این افراد آشکار بود و مواضع مشابهی اتخاذ می‌کردند) و سر دیگر آن به باند مهدی هاشمی و احتمالاً منافقین (که در نفی ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب و ولایت فقیه و رهبری نظام کاملاً همسو بوده‌اند). گنجی در دوران انقلاب و روزهایی که مردم در خیابان‌ها علیه رژیم شاه تظاهرات می‌کردند متأثر از آن فضای شوق انگیز، از فعالین خیابانی بود. او چنان که خود بعدها اذعان کرد، هیچ تصویری از پیروزی انقلاب اسلامی مردم و حتی ماهیت این انقلاب نداشت و پراکنده‌خوانی‌های او از آثار مختلف گروه‌های چپ و اسلامی سازشکار و غرب‌گرا یا التقاطی و برداشت‌های ناقص و غلط از دیدگاه‌ها و تحلیل‌های شخصیت‌های موجه انقلاب، وی را در بیثباتی کامل فکری فروبرده بود. او در آن دوران با جریان غالب که متعلق به پیروان امام خمینی (ره) بود همراه شد، اما طی سی سال چنان دچار استحاله گردید که مبانی دینی و شیعی را انکار کرد و

دست آخر در پاسخ به نامه «سازمان همجنس‌گراهای ایران» -که تشکلی با موجودیت خارجی نیست و از برساخته‌های ذهنی معاندان اسلام و انقلاب و نظام برای توهین به مقدسات و اخلاق اسلامی است- مبنی بر روشن کردن موضع در قبال گرایش همجنس‌بازی، وقیحانه این کردار پلید را امری انسانی برشمرد.

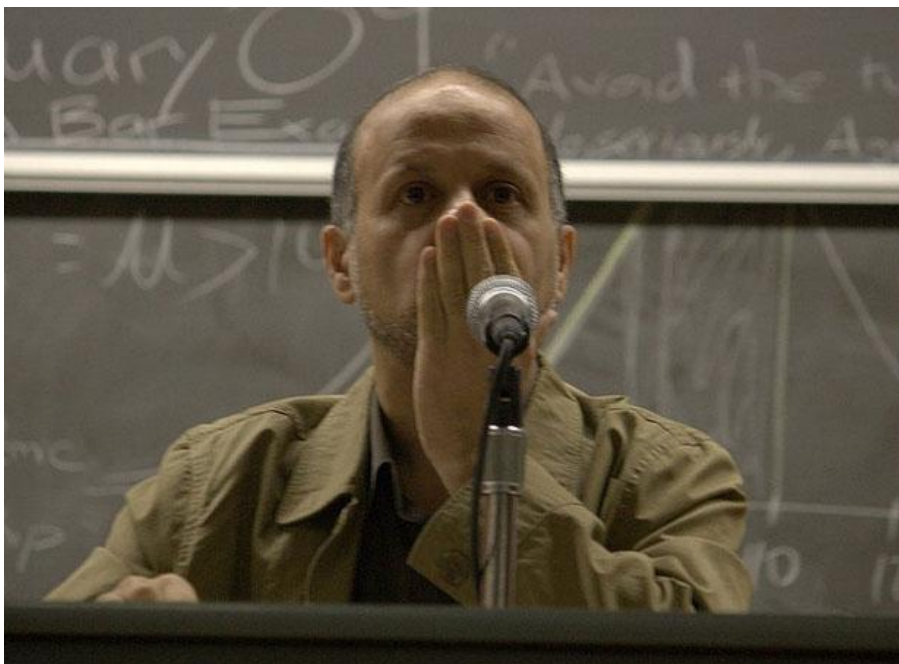
جهت‌گیری فکری وی در سه موضوع دین، هویت ملی و منافع ملی، در مقاطع مختلف، ابعاد انحراف و سقوط اخلاقی و خیانت او را نشان می‌دهد. تا سال 1368، یعنی تا زمانی که حضرت امام خمینی (ره) در قید حیات بودند، گنجی و در واقع طیفی که او بدان وابسته بود، از مواضع حاد و زاویه‌گیری با نظام تا اندازه‌ای پرهیز می‌کرد؛ هرچند در مواردی و در مقاطعی که فرصت دست می‌داد به نفی ولایت فقیه و تخطئه رهبری حضرت امام (ره) مبادرت کرده و علیه آن حضرت سخن می‌گفتند. برخی از سران این طیف در آن دوران و در حالی که کشور درگیر جنگ بود با نامه‌نگاری و اظهارات نیشدار، کینه خود را نسبت به انقلاب نشان می‌دادند. در همین دوران بود که گنجی، که در سپاه پاسداران اشتغال داشت، علیه ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر سخن گفت و خیانتکارانه سعی کرد در میان نیروهای سپاه و رزمندگان تفرقه و چند دستگی ایجاد کند. باز در همین دوران بود که در ماجرای عزل منتظری، موضعی سخت اهانت‌آمیز نسبت به حضرت امام (ره) اتخاذ کرد.



مقطع بعدی، از 1368 تا 1376 را شامل می‌شود. بلافاصله بعد از رحلت امام (ره) و آغاز رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، گنجی و طیف متبوعش دست به کار شدند تا به تضعیف رهبری نظام بپردازند و این منظور تنها با نفی ولایت فقیه حاصل می‌شد. از همین زمان بود که به تدریج حلقه کیان توسط عبدالکریم سروش شکل داده شد و تقویت گردید و افرادی که در بخش‌های مختلف نظام نفوذ کرده بودند در آن حاضر شدند و وظایف جدید خود را بر عهده گرفتند. این وظایف شامل جذب هر چه بیشتر افرادی از داخل نظام به حلقه، ارتباط با محافل خارج کشور، مضمون‌سازی و سناریوپردازی برای ایجاد چالش و حمله به مبانی نظری جمهوری اسلامی، تأمین مالی برنامه‌ها، شبکه‌سازی برای عمومی کردن مباحث درون حلقه و انتقال این مباحث و مضامین به میان مردم از طریق رسانه‌های

مختلف، خنثی کردن تأثیر رسانه‌های وفادار به نظام و رهبری، و... بود که در اجرای مواردی از این وظایف گنجی فعالانه شرکت داشت. نتایج عینی این فعالیت در مقطع بعدی آشکار شد.

مقطع سوم از فعالیت گنجی از انتخابات دوم خرداد تا سال 1384، انتخابات نهم ریاست‌جمهوری را شامل می‌شود. بعد از روی کار آمدن اصلاح‌طلبان در خرداد 76، تمام بخش‌ها و دستگاه‌هایی که به رهبری نظام و ولایت فقیه و راه امام(ره) وفادار بودند مورد حمله بسیار سنگینی قرار گرفتند. به ویژه رسانه ملی، وزارت اطلاعات و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در این حملات درگیر بودند. وزارت ارشاد با حضور مهاجرانی کاملاً همسو با جریان مذکور عمل می‌کرد و فضای لازم را برای پیشبرد برنامه‌های آنان فراهم می‌آورد. گنجی بعدها اعتراف کرد که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب، از همان ابتدا نسبت به حوزه فرهنگ حساسیت ویژه‌ای داشتند و به دقت این حوزه و تحولات آن را زیر نظر گرفته بودند. حوزه فرهنگ حوزهای حساس بود که امکان ضربه زدن دشمنان به نظام از آن طریق فراهم بود، هم به دلیل در اختیار داشتن ابزارهای مختلف و پیشرفته و هم به دلیل وجود عوامل وابسته و خودباخته و خودفروخته در داخل کشور. بدین ترتیب امروز بعد از این همه فراز و فرود در این حوزه می‌فهمیم که هشدارهای رهبری نظام در خصوص شیخون فرهنگی و تهاجم فرهنگی دشمن، که از ابتدای دهه هفتاد شمسی مکرراً بیان می‌شد، تا چه اندازه دقیق و به موقع بود و تنها معطوف و محدود به دشمنان خارجی هم نبود، زیرا ایشان شناخت کاملی از و اشراف گسترده‌ای بر ماهیت جریان‌های معاند نظام و خط امام(ره) در داخل کشور داشتند. در این مقطع ماجرای قتل‌های موسوم به زنجیره‌ای اتفاق افتاد که سوژه بسیار مطلوبی در اختیار بازوی رسانه‌ای حلقه کیان گذاشت. به همین دلیل بسیاری از تحلیلگران معتقد بودند این قتل‌ها توسط و دست کم با هدایت و برنامه‌ریزی وابستگان این طیف عملی شدند و سپس به تبلیغات رسانه‌ای سنگین داخلی و خارجی به نظام منتسب گردیدند. هم این طیف معاند داخلی و هم محافل و کشورهای معاند خارجی از این قتل‌ها برای تخریب وجهه نظام و انقلاب و رهبری و ولایت فقیه برای سال‌ها استفاده بردند و این هم دلیل دیگری بر ارتباط و همسویی معاندان داخلی و خارجی بوده است.



از دیگر رویدادهای این مقطع باید به ماجرای کنفرانس برلین اشاره کرد که گنجی در آن شرکت نمود و علاوه بر همراهی با اپوزیسیون خارج‌نشین در اظهار خصومت صریح با نظام، در مصاحبه‌های با یک نشریه آلمانی صریحاً به معمار انقلاب، حضرت امام خمینی (ره) توهین کرد. وی وقتی به ایران بازگشت به دلیل جرایم مختلفی که مرتکب شده بود محاکمه و برای شش سال زندانی شد. وی قبل از زندانی شدن مانیفست جمهوری‌خواهی را نوشت و در زندان بخش دوم آن را تحریر و منتشر نمود. همفکران و حامیان او در بیرون زندان پیرامون وی به تبلیغ پرداختند و با روشهای خاص تلاش کردند او را به چهره‌های ویژه و بین‌المللی تبدیل کنند و البته این اقدام را با هماهنگی دوستان خارجی خود و با استفاده از تشکیلات رسانه‌ای غرب دنبال کردند. گنجی در اواخر دوران محکومیتش دست به اعصاب غذا زد و سوژه لازم برای تبلیغات غرب علیه نظام را فراهم نمود. در عین حال وی به رهبری نظام و ارزشها و آرمان‌های انقلاب و حضرت امام (ره) به بهانه‌های مختلف اهانت کرد و این اهانت‌های او به سرعت در رسانه‌های غربی بازتاب داده می‌شد و در این مدت انواع جوایز به وی اعطا شد و زمینه حضورش در غرب فراهم گردید. از اینجا مقطع بعدی فعالیت وی، یعنی از 1384 به بعد آغاز شد. گنجی نسبت به انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم موضع تحریم را تبلیغ می‌کرد و بعد از برگزاری انتخابات، که توسط دولت محمد خاتمی که در دوره زندان و اعتصاب غذا از وی حمایت کرده بود، مدعی شد آن انتخابات مخدوش و متقلبانه بوده است! وی بعد از آزادی از زندان از کشور خارج شد تا جایزه‌های را در مسکو دریافت کند، اما از آن جا به اروپا و سپس آمریکا رفت و دیگر به ایران بازنگشت. در این مدت وی انواع اظهارات را در نوشته‌ها و گفته‌هایش علیه مولفه‌های مرتبط با دین و هویت ملی و امنیت ملی کشور ابراز کرده است. به دلیل همین اظهارات و همکاری‌های خیانت‌بار به کشور و پشت کردن به آرمان‌های انقلاب و نفی ارزش‌ها و مفاهیم اسلامی و شیعی، محافل غربی جوایز متعددی به او داده‌اند که یکی از آخرین آنها در سال 2010 میلادی به ارزش پانصد هزار دلار بوده است.

خروج وی از ایران در واقع پروژه‌ای بود برای ارتباط با چهره‌های دانشگاهی و فرهنگی غرب و گرد آوردن آنها در یک صف برای تقابل با نظام جمهوری اسلامی.

حمایت از مذاکره با آمریکا، همسویی با عملیات براندازانه غرب علیه ایران، باور به آموزه‌های لیبرالیسم و فمینیسم و مارکسیسم، انکار دین و نفی احکام اسلام و انکار اصول تشیع، نفی حجاب و اهانت به ساحت مقدس حضرت زهرا (س)، ترجیح حقوق بشر غربی بر احکام اسلام، نفی الهی بودن قرآن و تحدی‌های آن، نفی امام زمان (عج)، نفی عصمت پیامبر و ائمه، دفاع از همجنس‌بازی، نفی حاکمیت جمهوری اسلامی، تمجید از روشنفکری غربزده و نفی سیاست‌های فرهنگی نظام، نفی دفاع مقدس و تقلیل آن به خشونت و آدمکشی، نفی حقوق ملی ایران در تحقیقات هسته‌ای و هم‌آوایی با غرب در خصوص بودن فعالیت هسته‌ای ایران و درخواست از اروپا برای تداوم مقابله با ایران در این زمینه و عقب‌نشینی نکردن، نفی دیدگاه‌های اسلامی و انتساب برداشت‌های نادرست به شخصیت‌های اصیل انقلاب، نفی آرمان‌های انقلاب اسلامی و مشروعیت نظام، تبلیغ اتهام حمایت از تروریسم به نظام، نفی ولایت فقیه به صورت کامل و نفی امامت در تشیع، اهانت نسبت به امام (ره)، نفی و توهین به جایگاه و نظرات مراجع، موضع‌گیری علیه دولت‌های نهم و دهم، تلاش برای تفرقه‌افکنی میان مسئولان نظام، دعوت به اقدام علیه نظام در داخل کشور، دعوت به اقدام بین‌المللی علیه نظام، و... تنها گوشه‌های کوچک از فعالیت‌های این فرد در چند سال گذشته است. به ویژه او پس از

فتنه 88 به شدت به از بین رفتن جمهوری اسلامی امیدوار شد، اما در پی خروش مردم در نهم دی 1388 که در پی اهانت فتنه‌گران به ساحت حضرت امام حسین (ع) صورت گرفت، وی از هر گونه تغییری در ایران ابراز ناامیدی کرد و مواضعی کج و معوج را اتخاذ نمود که موجب تشنت در میان اپوزیسیون خارج‌نشین شد. نکته جالب و قابل تأمل آن است که اهانت‌کنندگان به ساحت امام حسین (ع) دقیقاً همسو با مواضع وی در مورد قیام عاشورا و نفی مقدسات دینی شیعیان عمل کردند.



و نکته پایانی اینکه، هزینه بالای زندگی در کشورهای غربی، آن هم در حالی که این کشورها برای مردم خود شغل و درآمد مناسب را نمی‌توانند تأمین کنند، چگونه برای فردی بیگانه و بدون تخصص و حرفه مناسب تأمین می‌شود؛ آن هم تا آن اندازه که وی در منزلی گرانقیمت، به ارزش رقمی حدود سه تا چهار میلیون دلار، سکونت داشته باشد؟ جز این است که این دستمزد اهانت به اسلام و خیانت به مردم و کشور است؟



اما هنوز معلوم نیست که غربی‌ها (آمریکا، انگلیس، صهیونیست‌ها) این هزینه‌ها را تا چه مدت زمانی برای اکبر گنجی و امثال او می‌پردازند؟ آیا تاریخ مصرف امثال گنجی‌ها برای غرب دائمی است؟ آیا احتمال وجود ندارد که اکبر گنجی در قالب یک پروژه تعریف شده دیگر در مسیر خودزنی و یا خودسوزی و امثال آن قرار گیرد؟ با توجه به سطح فوق‌العاده پایین اکبر گنجی در درک مفاهیم و بویژه بی‌سوادی‌اش در حوزه‌هایی جهان‌بینی و راهبرد و استراتژی، به نظر می‌رسد گنجی ماهیت بهره‌گیری در حوزه‌های تاکتیکی را دارد و شاید خیلی زودتر از آنکه اصحاب فتنه 88 و رفقاییش تصریح می‌کنند، غربی‌ها با استفاده دیگری از اکبر گنجی فکر کنند. امکان اعلام رسمی اکبر گنجی به شیطان پرست شدن، بهائی شدن و هم‌جنس‌گرا شدن، رسمی او یکی از این اقمالات است!!

انتها/